

## امنیت ملی ایران؛ فرصت‌ها - تهدیدها

علیرضا ملتی

### سیاست جهانی در قرن بیست و یکم

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساختار سیاست بین‌الملل از وضعیت دوقطبی خارج و وارد دوران تازه‌ای می‌شود که ویژگی آشکار آن سیال بودن و نامتعیین بودن است. در این دوره فترت طولانی، اگرچه رخداد‌های مهمی چون حادثه ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوسته‌اند که سهم چشم‌گیری در تعیین مقومات سیاسی جهان داشته‌اند، اما تاکنون ساختار مشخصی استقرار نیافته است. به‌همین دلیل، پرسش از چگونگی ساخت سیاست بین‌الملل، همچنان برای بازیگران سیاسی گوناگون، مهم و حیاتی است.

نوشتار حاضر، در پی ارائه پاسخی کارشناسانه مطابق با شرایط و موقعیت ایران، به این پرسش مهم است. برای این منظور، این نوشتار نخست به شناسایی مقومات اصلی سیاست جهانی در قرن ۲۱ همت می‌گمارد و به چهار رکن اصلی - به‌طور مشخص عوامل شکل‌دهنده ساختار نظام بین‌الملل - توجه می‌کند: نظامی‌گری نوین، سلطه اقتصادی، نفوذ اطلاعاتی و یکسان‌سازی ایدئولوژیک.

اگرچه جهان آینده از تلاش‌های به عمل آمده در هر یک از چهار حوزه فوق‌الذکر متأثر خواهد بود، واقع امر آن است که نتیجه عملکرد این عوامل نمی‌تواند واحد و یکسان باشد. نگارنده برای کاهش ضریب خطا در تحلیل آینده، دست به سناریوسازی در ارتباط با

آینده سیاست جهانی زده و به تفکیک از سه سناریوی عمده و محوری نام برده است:

۱. نظام هژمونیک واحد جهانی که با نقش آفرینی بلامنازع آمریکا - حتی در مقابل

اتحادیه اروپا - معنا می‌یابد.

۲. نظام هژمونیک مرکب که از رهگذر ائتلاف بین آمریکا با اتحادیه اروپایی، امکان

وجود می‌یابد.

۳. نظام نئوستفالیایی که با فروکش کردن نقش‌های جاری و بر پایه‌های اصول منشور

سازمان ملل متحد با اعطای حقوق محدود ویژه‌ای برای آمریکا، دوباره مستقر خواهد

شد.

در مقام ارزیابی سناریوهای سه‌گانه، با عنایت به واقعیت‌های جهان خارج، مواضع اعلام

شده از سوی بازیگران گوناگون و بالاخره تحلیل ماهیت ایدئولوژی هر یک از بازیگران،

به آنجا می‌رسیم که سناریوی «نظام هژمونیک» از بیشترین احتمال برای تحقق در جهان

آینده برخوردار است. پس در عین تأکید بر اینکه بررسی دیگر سناریوها و تحلیل امنیتی

آنها برای ایران، امری کاملاً ضروری و حتی مکمل نوشتار حاضر است، به‌خاطر

محدودیت نوشتاری و اولویت بیشتر سناریوی پیش‌گفته، به بررسی فرصت‌ها و تهدیدهای

این سناریوی مشخص برای ایران پرداخته شده است.

در آخرین و سومین بخش نوشتار، نگارنده با تأکید بر اینکه محورهای مورد اشاره،

آمیزه‌ای از فرصت و تهدید هستند، شش محور زیر را محورهای اصلی ارزیابی امنیتی

می‌داند:

اول: تعرض‌های ایدئولوژیک که می‌تواند از یک سو به التهاب فضای روانی بر ضد

ایران و حتی افزایش احتمال برخورد مستقیم و یا غیرمستقیم بین دو بازیگر منجر شود،

و به این دلیل توانایی تهدیدزایی آن بالا ارزیابی می‌شود. اما از سوی دیگر، می‌تواند

به ایجاد احساس ناامنی مشترک نزد کشورهای اسلامی و مساعد شدن فضای

هم‌گرایی برای تشکیل سازمان‌های واحدی که بتواند ایشان را در تأمین منافع مشترکشان یاری رساند، منتهی شود که به‌عنوان فرصتی مهم مطرح است. همچنین نقد وجه لیبرال و دموکرات نظام آمریکایی را شاهد خواهیم بود که می‌تواند عاملی مثبت برای مواضع ایران ارزیابی شود.

دوم: تغییر مناسبات منطقه‌ای، فرایند پیچیده‌ای است که از ناحیه حضور آمریکا در نظم منطقه‌ای خاورمیانه، پدید خواهد آمد. از این دیدگاه، تهدید جدی می‌تواند، شکل‌گیری نظام منطقه‌ای بدون ایران و یا با حضور کم‌رنگ ایران باشد که در آن صورت انزوای امنیتی ایران می‌تواند به افزایش فشارهای روانی - مادی بر ایران بینجامد. البته، هم‌زمان فرصت‌هایی از ناحیه نقد توسعه‌طلبی آمریکا در منطقه از ناحیه افکار عمومی و یا حتی پاره‌ای از بازیگرانی که خواهان ایفای نقش هژمون منطقه‌ای هستند، پدید می‌آید که می‌تواند برای ایران مثبت ارزیابی شود.

سوم و چهارم: واگرایی منفعتی در هسته نظام هژمونیک، ریشه در تجربه تاریخی الگوی توازن قوای نامتعادل دارد که ناپایدار است و در نهایت رو به ضعف می‌گذارد. از این دیدگاه، نفس شکل‌گیری چنین ائتلافی، برای ایران تهدیدی جدی به‌شمار می‌آید، چرا که بر تقسیم کار جهانی بین آمریکا و اروپا دلالت دارد، اما از آن جهت که می‌تواند در میان‌مدت رو به ضعف گذارد و فرصت‌های تازه‌ای را برای کشورهای چون ایران آشکار سازد، فرصت‌ساز نیز ارزیابی می‌شود. همین ایده می‌تواند در ادامه به شکل‌گیری الگوی بدیل الگوی پیشنهادی دولت آمریکا منجر شود که به علت نگرش انتقادی‌اش، در مجموع روندی مثبت و فرصت‌ساز ارزیابی شود.

پنجم: توسعه و نفوذ رادیکالیزم از جمله پیامدهای منفی ناشی از عملکرد یکجانبه‌گرایانه هژمون است که می‌تواند طیف گوناگونی از تهدید - فرصت‌ها را

ایجاد کند. بروز حرکت‌های واکنشی رادیکالی بر ضد سیاست‌های آمریکا - اگرچه منفی و نامطلوب ارزیابی می‌شود - از آنجا که توجه هژمون به تهدیدهای ناشی از این کانون‌ها فضای بازی را برای ایران ایجاد می‌کند، فرصت‌ساز ارزیابی می‌شود. در عین حال، هر یک از این حرکت‌ها - مانند آنچه از درون سلفی‌گری اهل سنت پدید می‌آید - می‌توانند در جنگ روانی بر ضد ایران نیز به کار روند و از این نظر بیشتر تهدیدساز ارزیابی می‌شوند تا فرصت‌ساز. افزون بر آنکه نفس رادیکالیزه شدن فضای جهانی، برای بازیگرانی چون ایران، که به دنبال صلح و ثبات برای دسترسی به توسعه هستند - منفی ارزیابی می‌شود.

ششم: افزایش ارزش انرژی، به واسطه افزایش نیاز جهانی به انرژی فسیلی آخرین محور در ارزیابی امنیتی حاضر است. بر این اساس، ایران در معرض تهدید نظامی هژمون برای استقرار سلطه بر منطقه قرار می‌گیرد. این تفسیر بیان‌گر یک بعد مسئله است و از دیگر سو، می‌توان چنین اظهار داشت که وقوع چنین وضعیتی سرمایه اولیه کشور را برای چانه‌زنی در نظام جهانی افزایش می‌دهد، که فرصتی ارزشمند به‌شمار می‌آید.

خلاصه کلام، آنکه نوشتار حاضر با مبنا قرار دادن سناریویی مشخص (موسوم به هژمون مرکب جهانی) شش محور اصلی را شناسایی می‌کند که ارکان اصلی سیاست خارجی فعال و کارآمد ایران را برای ورود به قرن بیست و یکم تشکیل می‌دهند. طراحی برنامه عملیاتی برای ایران بر مبنای ارکان فوق‌الذکر موضوع مهم دیگری است که در چارچوب سند چشم‌انداز بیست‌ساله کشور باید در نوشتارهای دیگر به آن پرداخت.

#### مقدمه

چنین به نظر می‌رسد که سیاست جهانی پس از ۱۱ سپتامبر دستخوش تحول

بنیادینی گشته است... رقباى دیرین لیبرال دموکراسی، فرو پاشیده‌اند و جهان، عرصه ظهور لیبرال دموکراسی و اصول اقتصاد بازار آمریکا شده است... امروز همه چیز متفاوت از قبل به نظر می‌رسد.

اگرچه تحول نظام بین‌الملل در پی رخداد مهمی چون فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی، از سوی عمده اندیشه‌گران و تحلیل‌گران روابط بین‌الملل امری پذیرفته شده و مستند به‌شمار می‌آید، اما ادعای استقرار نظم نوینی همچون امپراتوری لیبرال دموکراسی که «فرانسیس فوکویاما»<sup>۱</sup> منادی آن است، امری چالش‌برانگیز و انتقادی به نظر می‌رسد که مانع شکل‌گیری اجماع در جهت نظم جهانی ویژه‌ای شده است. به همین دلیل دوران حاضر را می‌توان عصر گذار لقب داد که در آن چند نیروی متفاوت و مؤثر برای تأیید و استقرار نظم مطلوب جهانی خود، همزمان اقدام می‌کنند. عصری سرنوشت‌ساز که در آن، جهان، به صورت نظام دوقطبی وابسته به جنگ سرد را ترک گفته، اما هنوز نظم بدیلی را به صورت مستمر و اجماعی تجربه نکرده است.

نوشتار حاضر که به مباحث آینده‌شناسی<sup>۲</sup> در حوزه روابط بین‌الملل اختصاص دارد، در پی ارزیابی انتقادی محتمل‌ترین سناریو دربارهٔ نظم بین‌الملل در قرن ۲۱ از دیدگاهی ایرانی پردازد. برای این منظور، نخست روندهای مؤثر در شکل‌گیری نظم جهانی بررسی و بر پایه آن سه سناریوی اصلی شناسایی می‌شود. در پایان، از محل نقد سه سناریو، محتمل‌ترین آنها ارزیابی می‌شود و فرصت‌ها و تهدیدهای پیش‌روی ایران، استنتاج و معرفی می‌شوند. فرضیه نگارنده آن است که روند جهانی، به سوی استقرار در قالب الگوی هژمون مرکب جریان دارد و از این منظر می‌توان در شش محور اصلی به بررسی فرصت - تهدیدها برای ایران همت گمارد که عبارتند از: نظامی‌گری نوین، سلطه اقتصادی، توسعه و

1. Francis Fukuyama  
2. Futurology

نفوذ ایدئولوژیک، تغییر مناسبات امنیتی منطقه‌ای، واگرایی منفعتی در دوران هسته هژمونیک جهانی، ارتقای ارزش انرژی ایران و بالاخره، رشد حرکت‌های رادیکالی در گستره جهانی.

اگرچه گمانه‌زنی درباره وضعیت آینده - با عنایت به تغییر و تحولات سریع و فزاینده در داخل و در سطح نظام بین‌الملل - امری دشوار می‌نماید، اما می‌توان امید داشت که از رهگذر سناریوسازی‌های مختلف و مکمل یکدیگر، بتوان به تصویری نسبتاً جامع از آینده دست یافت. این مهم، نیازمند انجام فعالیت‌هایی از این قبیل در قالب سایر سناریوهایی است که به‌رغم مبانی و مفروضات متفاوتشان، از منظر طراحی استراتژی، مکمل و مؤید نوشتار حاضر ارزیابی می‌شوند.

## ۱. بررسی پویایی جهانی

«آینده رازی است پیچیده در آن چیزهایی که به آنها خو گرفته‌ایم»

اگرچه نفوذ به آینده و گمانه‌زنی درباره وضعیت‌های احتمالی کاری دشوار می‌نماید که از عهده غیب‌گویان و پیامبران برمی‌آید، اما سناریوسازی بر شناسایی فرایندهای مؤثر در شکل‌گیری حوادث آینده و تحلیل آنها در شرایط مختلف مبتنی است؛ کاری کاملاً معقول و ممکن که از سوی کلیه سازمان‌های فعال در سطوح ملی، خرده‌ملی و فراملی دنبال می‌شود. برای این منظور، نخست لازم می‌آید تا به شناسایی ارکان اصلی مؤثر در شکل‌دهی به جهان آینده بپردازیم. این عوامل که پویایی جهانی را ترسیم می‌کنند، عبارتند از:

## ۱-۱. نظامی‌گری نوین

چنانچه «جورج اچ. کوستر»<sup>۱</sup> گفته است، اقبال به «زور» برای تحصیل امنیت از راه «بیشینه کردن» توان اعمال سلطه، از حیث تبارشناسی، دیرینه‌ترین و قدیمی‌ترین الگویی است که بازیگران برای امنیت‌سازی به کار می‌گیرند. بر این اساس، اولین نظام‌های امنیتی، متأثر از «الگوهای قدرت» بوداند که در آن میزان امنیت با اندازه قدرت سرکوب هر بازیگر سنجیده می‌شد. این تصویر مکانیکی از نظم جهانی که ریشه در «پوزیتویسم امنیتی» داشت و تصویری هماهنگ با اجتماعات جانوران برای الگوی رفتاری انسان‌ها ارائه می‌داد - چنان که هابز انسان‌ها را گرگ یکدیگر لقب داده بود - اگرچه در عرصه عمل از استقبال جدی برخوردار شد، از حیث نظری، به شدت مورد نقد قرار گرفت. تأکید منتقدان «داروینسم امنیتی» بر اصول مهمی بود که حکایت از ناکارآمدی «نظامی‌گری» برای استقرار و امنیت جمعی داشت، مواردی که بر محور ایده‌ای اصلی قرار داشتند و آن اینکه نظامی‌گری منجر به پیدایش «محدور امنیتی»<sup>۲</sup> ای خواهد شد که نتیجه آن جز ناامنی برای همگان چیز دیگری نیست. از این دیدگاه است که ضرورت نقد قدرت و قرار گرفتن آن در چارچوب اصول کلانی چون «اخلاقیات»، و «عدالت» و... مطرح می‌شود. اندیشه‌گرانی چون «هدلی آرلز»<sup>۳</sup> «جیمز چیلد»<sup>۴</sup> «چارلز کیگلی»<sup>۵</sup> «تری ناردین»<sup>۶</sup> و «توماس پانگل»<sup>۷</sup>، تا آنجا پیش رفته‌اند که قائل به ضرورت شکل‌گیری گفتمان تازه‌ای در حوزه امنیت‌پژوهی شده‌اند که در آن نمی‌توان از «نظامی‌گری» سنتی سراغ گرفت، گفتمانی که مبتنی بر قدرت نرم است و نه قدرت سخت که موضوع قائلان به الگوی نظامی‌گری است. ملاحظاتی این‌چنینی، برخی از تحلیل‌گران امنیتی را تا به آنجا رهنمون شد که با توجه به

---

1. George H. Quester  
 2. Security Dilemma  
 3. Hedly Arkes  
 4. James Child  
 5. Charles Kegley  
 6. Terry Nardin  
 7. Thomas Pangle

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، توسعه ارتباطات، شکل‌گیری جوامع مدرن، ارتقای فرهنگ عمومی و روی‌گردانی از جنگ و خشونت، از پایان یافتن عصر اعمال زور برای تحصیل منفعت و امنیت در گستره جهانی سخن گویند.

اما تجربه عملی، حکایت از واقعیتی متفاوت دارد و آن تمایل معادلات و مطالعات امنیتی در سطح جهانی به عنصر نظامی‌گری - در شکل نوین آن - است. به عبارت دیگر، نظامی‌گری نه تنها به حاشیه نظم جهانی رانده نشده، بلکه ارتقای جایگاه یافته و در زمره عوامل مؤثر شکل‌بخشی به نظم آینده نیز درآمده است. در این ارتباط می‌توان ابعاد عملی و علمی این موضوع را این‌گونه توصیف و تحلیل کرد:

### ۱-۱-۱. نظامی‌گری نوین در حوزه مطالعات امنیتی

«باری بوزان»، در سال ۱۹۸۷ با انتشار کتاب «مقدمه‌ای بر اطلاعات استراتژیک» بر ضرورت تفکیک بین دو حوزه مطالعاتی «امنیت ملی» و «استراتژی» از یکدیگر تأکید کرده است و بدین ترتیب، راه را برای شکل‌گیری نظامی‌گری نوین هموار می‌سازد. «ریچارد جونز»<sup>۱</sup>، با توجه به همین موضوع، دیدگاه بوزان را درخور توجه می‌داند و معتقد است که: بوزان توانست در عین صیانت حوزه مطالعاتی امنیت ملی از سلطه «نظامی‌گری»، به تعریف حوزه‌ای خاص ویژه نظامی‌گری در بیرون از گستره مطالعات امنیتی بپردازد که تا به امروز معتبر است. استراتژی، نزد بوزان، حوزه‌ای از مطالعات امنیت بین‌الملل را در برمی‌گیرد که محور آن را «سلطه و توان نظامی» شکل می‌دهد، حال آنکه امنیت ملی حوزه‌ای چندلایه و معطوف به ابعاد متعددی چون محیط‌زیست، اقتصاد، فرهنگ و... است و ضرورتاً تحت سلطه «مسائل نظامی» نیست. در این سنت جدید، اندیشه‌گرانی چون «کریولد»<sup>۲</sup> و «فالز»<sup>۳</sup> ظهور می‌کنند که به احیای مطالعات نظامی، زیر عنوان استراتژی مستقل از امنیت

1. Richard W. Jones  
2. M. Crevelde  
3. C. Falls



می‌پردازند.

## ۱-۱-۲. نظامی‌گری نوین در حوزه مطالعات امنیت ملی

از این دیدگاه، شاید نمی‌توان هیچ رخدادی را سراغ گرفت که همچون ۱۱ سپتامبر بتواند در تحول معادلات امنیت در گستره جهانی تأثیر بگذارد. این رخداد و نوع موضع‌گیری قدرت‌های بین‌المللی، دلالت بر آن دارد که مسائل جهانی برخلاف توقع پیشین، بیش از اینکه از راه بارها کارهای اجماعی و مسالمت‌آمیز حل و فصل شود، با استفاده از «زور» در نظام بین‌الملل، انجام خواهد شد. نوع موضع‌گیری دولتمردان آمریکایی در وقایعی همچون حمله به افغانستان، حمله به عراق، برخورد با ایران و یا مهار جنبش‌های رهایی‌بخش، و همچنین نحوه مدیریت مسئله فلسطین اشغالی، دلالت بر آن دارد که معادلات امنیتی در این دوره به میزان زیادی «نظامی‌گرا» شده‌اند. به‌همین دلیل است که تحلیل‌گرانی همچون «نوآم چامسکی»<sup>۱</sup>، «جودی مک کولوچ»<sup>۲</sup>، «فیل اسکراتن»<sup>۳</sup>، «رابرت فیسک»<sup>۴</sup>، و «باربارا هودسون»<sup>۵</sup> در نهایت تأکید می‌کنند که ۱۱ سپتامبر منجر به چیرگی نظامی‌گری بر سیاست جهانی و بازگشت جامعه جهانی به اصول عملیاتی پیش از تأسیس سازمان ملل متحد شد. مصداق بارز این دگرگونی را می‌توان در تغییر سیاست خارجی آمریکا، مشاهده کرد. به تعبیر «ایو دالدر»<sup>۶</sup> و «جیمز لیندسی»<sup>۷</sup>، به دلیل روی کار آمدن جرج بوش پسر، انقلابی از جنس نئومحافظه‌کارانه رخ داده و سمت‌وسوی کاملاً نظامی یافته است. تمامی موضع‌گیری‌های بوش و دولت وی در فردای ۲۰۰۱، مؤید این مدعاست: اگر استفاده از زور ضروری باشد، آمریکا و متحدانش از هم‌اکنون آماده‌اند... ما از آنچه تاکنون رخ داده است، درس بزرگی فرا گرفته‌ایم، که: باید به مقابله با تهدیدها برویم، قبل از آنکه آنها به

- 
1. Noam Chomsky
  2. Jode McCulloch
  3. Phil Scraton
  4. Robert Fisk
  5. Barbara Husdon
  6. Ivo Daalder
  7. James Lindsay

سراغ ما بیایند. ما باید آنها را جلوتر نابود کنیم.

در نتیجه یکی از مؤلفه‌های مهم و مؤثر در شکل‌گیری نظم جهان آینده، کاربرد نیروی نظامی است که خود را با عنوان مداخلات بشردوستانه و یا اقدامات رهایی‌بخش تحمیل و به تعبیر «دانیل موران»<sup>۱</sup>، فضای زیادی را از ساختار تازه بین‌الملل اشغال خواهد کرد.

این موضوع با توجه به دو تجربه بزرگ در عرصه نظم‌سازی جهانی در آغاز هزاره سوم - یعنی حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق - تأیید می‌شود. افزون بر آنکه از حیث نظری و عملیاتی، شاهد وقوع تحول بنیادینی در چیستی و انواع تهدیدها هستیم، بدین معنا که تهدیدهای نظامی برای قدرتهای برتر نظام جهانی - و حتی دیگر بازیگران متوسط و ضعیف - در قالب تروریسم، موضوعیت یافته است و بدین ترتیب، نظام جهانی دوباره فضای امنیتی مشابه دوران جنگ جهانی را تجربه می‌کند. به عبارت دیگر، آنچه ما هم‌اکنون شاهد هستیم، بازتعریفی نوین از آن چیزی است که «چارلز میسنجر»<sup>۲</sup> و همکاران وی در اثر ارزشمند «تاریخ جنگ»، «تجربه قرن بیستمی» از نظم و ثبات با پیشگامی قدرتهای برتر نظامی، لقب داده‌اند.

## ۲-۱. سلطه اقتصادی

سه قدرت برتر نظامی - یعنی اتحادیه اروپا، آمریکا و ژاپن - در پی آن خواهند بود تا سیطره اقتصادی خود را در قرن ۲۱ حفظ کنند و استقرار بخشند. این می‌تواند دلیلی برای روی آوردن به نزاع و جنگ باشد.

اگرچه برای جنگ و جنگ‌افروزی‌های نوین - به گفته «کریس هییز گری»<sup>۳</sup> دلایل و

1. Daniel Moran  
2. Charles Messenger  
3. Chris Habes Gray

انگیزه‌های متفاوتی ارائه شده است که بیشتر جنبه ارزشی و اخلاقی دارد، اما آنچه در عمل، موتور محرکه منازعات اصلی در سطح نظام بین‌المللی را شکل می‌دهد، انگیزه‌های اقتصادی است که «پل هیرست»<sup>۱</sup> در جملات بالا به آن اشاره داشته است. از این دیدگاه، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سیاست تازه‌ای در دستور کار دولتمردان آمریکایی قرار می‌گیرد که عبارت است از تلاش برای تأسیس نظامی که در آن منافع اقتصادی آمریکا با دو ملاحظه اصلی مد نظر باشد:

اول: توسعه قلمرو منافع اقتصادی، به گونه‌ای که قدرت نظامی به آمریکا فرصت آن را می‌دهد تا در خلأ ناشی از نبود قدرت رقیب، بتواند به تعریف منافع تازه در سرزمین‌های دیگر و تحصیل آنها همت گمارد.

دوم: ارتقای جایگاه اقتصادی آمریکا در شبکه اقتصادی جهانی، به گونه‌ای که همه بازیگران بنوعی محوریت و ضرورت احترام به برتری اقتصادی آمریکا را گردن نهند.

در حالی که روند نخست، کشورهای جهان‌سومی و دومی را هدف قرار داده، دومین فرایند بیشتر متوجه قدرت‌های برتر اقتصادی است که از انگیزه لازم برای رقابت با آمریکا برخوردارند. در چنین چشم‌اندازی است که اقتصاد، در دو سطح، تولید نزع می‌کند و همین مسئله، تکلیف نظم‌نهایی جهان را به میزان زیادی مشخص می‌سازد. سطح اول، به امپریالیسم اقتصادی نوین می‌انجامد که عمده کشورهای توسعه‌نیافته در حال توسعه را در بر می‌گیرد، و دومین سطح، رقابت اقتصادی پنهان بین آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن را شامل می‌شود که می‌تواند به شکل‌گیری هژمونی واحد جهانی (در صورت پیروزی آمریکا) و یا هژمونی مرکب جهانی (در صورت نبود موفقیت آمریکا) منجر می‌شود. به

---

1. Paul Hirst

گفته «چارلز کوپچان»<sup>۱</sup>، اگرچه روند سیاست جهانی حکایت از گرایش آن به سوی الگوی هژمون دارد، اما بنیاد هژمونی بر اقتصاد است و بنابراین جهان آینده، بیش از هر چیز دیگری از منافع اقتصادی بازیگران متأثر خواهد بود. نظر به اهمیت تعارض رخ داده در سطح دوم است که مشاهده می‌شود عمده چالش‌ها برای قدرت داعیه‌دار هژمون (یعنی آمریکا)، از این ناحیه و توسط قدرت‌های بزرگ اقتصادی پدید می‌آید. «چارلز لوک هارت»<sup>۲</sup>، با تأمل در همین حوزه است که نهایتاً چنین نتیجه می‌گیرد: نظام بین‌الملل آینده، در پی مشخص شدن نتیجه تعارض پنهانی‌ای که در حال حاضر بین قدرت‌های رقیب اقتصادی جریان دارد، قوام و استقرار خواهد یافت. در جهان معاصر، ایالات متحده با اتخاذ سیاست یکجانبه‌گرایی و استثنا کردن خود از ضوابط عمومی حاکم بر جهان، در پی آن است تا نظام جهانی هژمونیک را مستقر سازد، حال آنکه قدرت‌های برتر اقتصادی همچون ژاپن و اتحادیه اروپا نمی‌توانند این الگو را به دلیل پیامدهای اقتصادی‌اش مطلوب ارزیابی کنند؛ به همین دلیل است که یکجانبه‌گرایی و استثناگرایی آمریکا بیش از همه در حوزه اقتصادی و از سوی این قدرت‌ها به چالش کشیده می‌شود و در حوزه سیاست و حکومت با آن برخورد جدی و واحدی نمی‌شود. واکنش شدید روسیه به ضرورت تأمین و صیانت از منافع اقتصادی این کشور در عراق، در صورت وقوع هرگونه حمله‌ای، تأکید عمده کشورهای اروپایی بر روی معاهدات اقتصادی منعقد شده بین این کشورها و رژیم عراق یعنی، اتخاذ سیاست مشارکتی از سوی آمریکا در زمینه بهره‌مندی از منافع ملی عراق و جمع همکاری‌ها از راه توزیع نسبی درآمدهای ناشی از این محل و در پایان عایدات اقتصادی هنگفت پدید آمده از ناحیه اشغال عراق برای دولت آمریکا و متحدان اندک‌ش در این حمله، توأمان بر جایگاه محوری ملاحظات اقتصادی در شکل‌دهی به نظم آینده جهانی، دلالت دارند.

---

1. Charles A. Kupchan  
2. Charles Lokhart

### ۳-۱. نفوذ اطلاعاتی

به نظر من، این منطق شبکه‌ای، عزمی اجتماعی می‌آفریند که مرتبه آن از سطح منافع اجتماعی که در شبکه بیان شده، فراتر است. قدرت جریان‌ها از جریان‌های قدرت پیشی می‌گیرد. غیبت یا حضور در شبکه و پویایی هر شبکه در برابر دیگر شبکه‌ها، منابع حیاتی سلطه تغییر در جامعه ما هستند.

زمانی «مانوئل کاستلز<sup>۱</sup>» شکل‌گیری «جامعه شبکه‌ای»<sup>۲</sup> را شاخصه بازار جهان آینده لقب داده بود که در آن «اطلاعات»<sup>۳</sup> تنها به مثابه بُعدی از ابعاد متعدد قدرت مطرح نیست، بلکه دلالت بر شکل‌گیری هویت نوینی دارد که در آن، قدرت مبتنی بر دانش است. این آموزه، امروزه به قدرتی ملموس در روابط بین‌الملل تبدیل شده است که همه بازیگران - اعم از قدرت‌های برتر، متوسط و حتی ضعیف - را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «فرهنگ رجایی» با توجه به همین مؤلفه است که وقوع رخدادی بنیادین و آفرینشی نوین را در نظم جهانی خبر می‌دهد: عصر اطلاعات و ارتباطات، ابزارهای دست یافتن به... ارتباط [های نوین] را به چنگ آورده است و مهم‌تر از آن از اهمیت مرزها فروکاسته است. بر اثر انقلاب اطلاعاتی، جهان به‌راستی به یک دهکده تبدیل شده است.

نتیجه این تحول، بازتعریف مفاهیم بنیادینی چون ثبات، امنیت، تعادل، توسعه، منافع ملی، قدرت و... است که در نهایت بلوک‌های تازه‌ای از قدرت را در نظام بین‌الملل پدید می‌آورد. در این ساختار، ما شاهد حضور چهار دسته از بازیگران خواهیم بود که عبارتند از:

- کشورهای پیشرو در عرصه تولید و کاربرد فناوری‌های نوین ارتباطی؛
- کشورهای با توسعه فزاینده (اسکیت‌سواران) که در این حوزه شاخص‌های مطلوب

---

1. Manuel Castells  
2. Network Society  
3. Information

و قابل قبولی دارند؛

- کشورهای تفریح‌کننده که به آهستگی در این حوزه گام برداشته‌اند و در بهترین

حالت یک مصرف‌کننده هستند؛

- کشورهای حاشیه‌ای که از این فرایند عقب مانده‌اند و حتی امکان انطباق خود را با

شرایط تازه هم ندارند؛

در چنین ساختاری «نبود توازن» به‌طور طبیعی اصل اولیه است و شاهد ارائه تعریف تازه‌ای از «شمال» و «جنوب» در نظام بین‌المللی هستیم. ملاحظاتی از این قبیل، دلالت بر آن دارد که «نظام ملی» در پرتو اصول «فناوری ارتباطی» به چالش کشیده می‌شوند و در نتیجه شمار قابل توجهی از واحدهای سیاسی، دستخوش بحران خواهند شد. در این فضای بحران‌خیز، دو مؤلفه تأثیرگذار ظاهر خواهد شد که در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل نقش دارند:

نخست، تلاش برای صیانت از خود در مقابل تهدیدهای بالفعلی که هویت و استقلال واحدهای سیاسی را به چالش فراخوانده است. نمودهای آشکار این بحران که بیشتر در کشورهای ضعیف یا در حال توسعه قابل مشاهده است، عبارتند از: نقد جایگاه دولت، فرسایش حاکمیت ملی، دخالت عوامل فراملی در امور داخلی، وابستگی شدید به عوامل جهانی و تأثیرپذیری از رهگذر این وابستگی، ظهور هویت‌های فرهنگی تازه، و بالاخره تکوین تعلقات فراملی در درون واحدهای ملی که می‌توانند زمینه بروز بحران و حتی فروپاشی حکومت ملی را فراهم سازند. این موضوع یکی از وجوه اصلی ناامنی جهان را در برمی‌گیرد که از آن به بحران «نظام ملی» یاد می‌شود.

دوم، اقدام پیش‌دستانه قدرت‌های برتر برای مقابله با نتایج حاصل از بحران‌های نوع اول که به دلیل شبکه‌ای بودن فضای بین‌المللی، شرایط تکوین، گسترش و در نهایت تهدید منافع ملی آنها پدید می‌آید. این وجه از بحران که با عنوان «اقدامات پیش‌گیرانه» شناسانده می‌شود، در دستور کار قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل

قرار دارد و چنان که تحولات پس از ۱۱ سپتامبر نشان داد، تأثیر بسیاری بر روی نظام بین‌الملل در حال تکوین دارد. بنیاد این نگرش را وجود تهدیدات نامتقارن و حق بازیگران سیاسی برای برخورد پیش‌دستانه با آنها شکل می‌دهد که مصداق بارز آن حمله به عراق است.

بدین ترتیب، مشخص می‌شود که نظام بین‌الملل در آینده تأثیر زیادی از سیاست‌های کلان قدرت‌های گوناگون در قبال فرایند رو به توسعه «تولید و کاربرد ابزارها و فناوری‌های ارتباطی» که به استقرار ایده «جامعه شبکه‌ای» کمک می‌کند، خواهد پذیرفت. در چنین شرایطی بازیگران به‌دنبال دستیابی به جایگاه مطلوب خویش در ساختار شبکه‌ای جهان هستند تا بدین ترتیب با کاهش آسیب‌پذیری‌ها و بیشینه کردن منافع‌شان، بتوانند هویت شبکه‌ای جهان را در سمت‌وسوی مطلوب خویش قرار دهند.

#### ۴-۱. یکسان‌سازی ایدئولوژیک

عینی‌ترین شاخص جهان معاصر «ایدئولوژیک شدن» آن است، آن‌هم درست در دوره‌ای که گمان می‌رفت ایدئولوژی‌ها، عمرشان به سر رسیده و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز، این فرایند به میزان زیادی تأیید شده و تحقق یافته است. تلاش‌های قدرت‌های گوناگون برای تعریف نظم مناسب جهانی، حکایت از آن دارد که ایشان به‌شدت ایدئولوژیک هستند و «نظمی ایدئولوژیک» را برای آینده جهان دستور کار خود دارند. با عنایت به الگوهای پیشنهادی اندیشه‌گران غربی در این باره و تحلیل مبادی نظری و نتایج نهایی آن‌ها، می‌توان چنین استنتاج کرد که نظم جهانی از ناحیه تعارض‌گرایش‌های ایدئولوژیک مختلف، تأثیر بسیار خواهد پذیرفت، و به یک معنا نظام بین‌الملل متناسب با ایدئولوژی‌ای که بتواند از این منازعه سرفراز بیرون آید، تعریف خواهد شد و شکل خواهد گرفت. مهم‌ترین الگوهای پیشنهادی عبارتند از:

### ۱-۴-۱. هژمونی لیبرال دموکراسی

فرانسیس فوکویاما، در «پایان تاریخ و آخرین انسان» تصویری خوش‌بینانه از برتری ایدئولوژیک دموکراسی غرب بر نظام جهانی ارائه داده و مدعی است که: تحول تاریخی به نقطه اوج خود رسیده است و بنابراین ارزش‌های ارائه‌شده از سوی لیبرال دموکراسی، جهان‌شمول بوده‌اند و لازم است تا همه بازیگران ملتزم به رعایت آنها باشند. به‌زعم وی، اگرچه فرایندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... در نظم‌سازی جهانی تأثیرگذارند ولی مهم‌ترین مؤلفه‌ای که نباید نادیده انگاشته شود، «ایدئولوژی» است که می‌توان با یکسان‌سازی آن و نیل به اجماعی جهانی، زمینه حل همه مسائل دیگر و بنای جهانی ایمن را فراهم ساخت. به‌نظر من، شکل امروز جهان، اقتصادی، سیاسی و... نیست، بلکه بحران، ناشی از فروپاشی انسجام اخلاقی است که زمانی از راه آموزه‌های مذهبی حاصل می‌شد. پس توجه دوباره به بنیادهای فرهنگی و اخلاقی و بازسازی آنها در درون فرهنگ لیبرال دموکراسی، کاملاً ضروری است.

### ۱-۴-۲. برتری لیبرال دموکراسی

ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup>، در مقام نقد و اصلاح نظریه هژمونی فوکویاما، نظریه «برخورد تمدن‌ها» را ارائه کرده است که به‌زعم وی، واقع‌بینانه‌تر بوده در ترسیم ساختار نظام جهانی کارآمدتر است. به‌زعم وی، «ساختار نظام بین‌الملل»، بیش از آنکه مبتنی بر «هم‌گرایی ارزشی - فرهنگی» باشد، شاهد «واگرایی ارزشی» است، و در نتیجه، «یکسانی»، امری تحقق نیافتنی ارزیابی می‌شود و به‌جای آن باید به‌دنبال کسب «برتری» در جهانی با ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های متکثر بود. به این منظور، غرب باید آماده بروز برخوردهای بزرگ و سرنوشت‌سازی باشد که از نظر اهمیت، همچون تعارض لیبرال دموکراسی با کمونیسم در

1. Samuel Huntington



دوران جنگ سرد است. بدین ترتیب، نظم جهانی، در آینده متأثر از نقش برتر تمدن غربی و نوع برخورد آن با تمدن‌های رقیب «اسلام و کنفوسیوسیسیم» خواهد بود. بدیهی است که غرب با همه تمدن‌های پیش از خود تفاوت دارد. چرا که بر همه تمدن‌هایی که از ۱۵۰۰ میلادی به این سو می‌زیسته‌اند، تأثیر شگرفی گذارده است.

### ۳-۴-۱. جهان‌شمولی لیبرال‌دموکراسی

رویکردهای فوکویاما و هانتینگتون، در عین تفاوت در نوع نگرششان به نظم آینده چون بر مرجعیت بلامنازع ارزش‌های لیبرال‌دموکراسی و ضرورت ارزش‌های رقیب دلالت دارند، واکنش‌زا بوده‌اند و شاهد نقد و ایستادگی دیگر مکاتب هستیم. نقدهای برخاسته از این ناحیه، به ظهور دیدگاه‌های بدیل و متعالی چون «محافظه‌کاری» نزد هابرماس می‌انجامد که در بستر مکتب انتقادی، تکوین و رشدیافته است. یورگن هابرماس<sup>۱</sup> در مقام تحلیل ساختار نظام بین‌الملل، یکسان‌سازی ارزشی و برتری مطلق لیبرال‌دموکراسی را پدیده‌ای غیرواقعی ارزیابی می‌کند که بیش از کمک به تأمین صلح، به تر تعارض و درگیری دامن می‌زند. به همین دلیل، در گام نخست، التزام به تکثرگرایی و مقتضیات آن - از جمله پذیرش وجود دیدگاه‌های بدیل - را یکی از ارکان اصلی صلح جهانی معرفی می‌کند.

از سوی دیگر، بر این باور است که در درون لیبرال‌دموکراسی، ارزش‌های جهان‌شمولی یافت می‌شود که می‌تواند چارچوب اجماعی برای سامان‌دهی به رفتار کلیه بازیگران - در عین تکثرشان - باشند. به عبارت دیگر، نظم جهانی اقتصادی، چارچوبی اجماعی دارد که همه بازیگران التزام دارند درون آن به بازی سیاسی در عرصه بین‌المللی، همت گمارند. پس دوباره نوع تعامل مؤلفه‌های ارزشی سکولار و دینی تأکید دارد که:

1. Jurgen Habermas

دین در چارچوب مدرنیته، تنها در صورتی می‌تواند بر جای بماند که بتواند در سه جهت وضعیت خود را روشن کند: یکی اینکه آگاهی دینی می‌تواند در رویارویی با دیگر ادیان که با هم به لحاظ معرفتی تفاوت دارند، به گونه‌ای معقول این رویارویی را سامان دهد. دوم اینکه خود را با مرجعیت علوم وفق دهد. سوم اینکه از نظر دینی با حاکمیت، مردم و حقوق بشر پیوند خورده باشند.

با توجه به سه الگوی پیشنهادی، به نظر می‌رسد که نظام جهانی بدون در نظر گرفتن مؤلفه ایدئولوژیک، در هیچ‌یک از این سه الگو، معنا ندارد و می‌توان نتیجه گرفت که «عوامل ایدئولوژیک»، مؤثرترین مؤلفه در شکل‌دهی نظم آینده هستند. به عبارت دیگر، چنان که «مارک استیرز»<sup>۱</sup> نیز، به درستی پیش‌بینی کرده است، ماهیت نظام جهانی در نتیجه تعارض‌های ایدئولوژیک شکل خواهد گرفت که هم‌اکنون از سوی بازیگران سیاسی در عرصه جهانی در حال جریان است. در این ارتباط، گرایش ایدئولوژیک دولت جورج بوش پسر را می‌توان پدیده‌های منحصربه‌فردی - در قرن حاضر - ارزیابی کرد که بنیاد تعارض‌های جاری را شکل می‌دهد.

## ۲. سناریوهای نظام جهانی

چنان که باری بوزان<sup>۲</sup> به درستی اظهار داشته است، جهان معاصر در دوران گذاری قرار دارد که در آن می‌توان شواهد گوناگون و متعددی را برای الگوهای متفاوتی از نظم بین‌المللی سراغ گرفت. به عبارت دیگر، برآیند چهار نیروی مؤثر در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل (یعنی نیروهای ایدئولوژیک، اقتصادی، اطلاعاتی و نظامی) هنوز مشخص نشده است و همین امر ما را وادار می‌دارد تا در مقام بیان نظم حاکم، جانب احتیاط را بگیریم و با توجه به عوامل محیطی متغیری که می‌توانند نتیجه نهایی را تحت تأثیر قرار دهند، درباره آینده نظام

1. Marck Stears  
2. Barry Buzan

جهانی از سناریوهای احتمالی که بیشترین امکان تحقق را دارند، سخن بگوییم. از این دیدگاه می‌توان سه سناریوی اصلی را شناسایی کرد که تحقق هر یک در تعریف فرصت - تهدیدهای احتمالی برای ایران، تأثیر بسزایی دارد.

## ۲-۱. برتری جهانی یگانه<sup>۱</sup>

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - رقیب دیرینه ایالات متحده آمریکا - بر آن دلالت دارد که آمریکا در موقعیت بی‌بدیلی قرار گرفته است. این کشور اولین و تنها قدرتی است که به مقام قدرت جهانی دست یافته است.

«زبگینو برژینسکی»<sup>۲</sup>، در *صفحه شطرنج بزرگ* با تحلیل میزان قدرت ایالات متحده آمریکا در فردای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و مقایسه آن با قدرت‌های دیگر در گستره جهانی، به آنجا می‌رسد که می‌گوید: «اولین قدرت جهانی» در نظام بین‌الملل پدیدار و ایده امپراتوری جهانی آن، که از دیرباز در اندیشه قدرت‌های گوناگون بوده، محقق شده است: آمریکا در چهار بعد و رکن اساسی دارای برتری و تفوق است و همچنان قدرتی جهانی شناخته می‌شود: در بُعد نظامی، آمریکا قدرتی پیشگام و پیشرو به‌شمار می‌آید که هیچ بازیگری خود را به اندازه آن نمی‌بیند. از حیث اقتصادی، آمریکا هنوز موتور محرکه رشد جهانی به‌شمار می‌آید... از حیث فناوری در رتبه‌ای عالی قرار دارد که کسی را توان رسیدن به آن نیست. و بالاخره از حیث فرهنگی دارای ارزش‌هایی است که آن را به ارزش‌های مطلوب بیشتر افراد در گستره جهانی تبدیل ساخته است.

از این دیدگاه، نظام جهانی در آینده به‌شکل منظومه‌ای خواهد بود که به اجبار باید یک بازیگر نقش محوری را در آن ایفا کند و دیگر قدرت‌ها در مدارهای پیرامونی آن قرار گیرند. چون آمریکا تنها قدرتی است که از عهده ایفای این نقش بر می‌آید، پیروان

1. Unique Global Superemacy  
2. Zbigniew Brzezinski

این دیدگاه بر این باورند که باید این کشور به تنهایی عهده‌دار این نقش شود، حتی اگر تمایلی به انجام این مهم نداشته باشد. به همین خاطر است که «فراسر کامرن» آمریکا را «کلانتر بی‌میل»<sup>۱</sup> نظام جهانی لقب می‌دهد که به اقتضای نظم جهانی می‌بایست این جایگاه را در ساختار جهانی برعهده بگیرد.

در این ساختار، وجود هژمون - با تمام ایراداتی که به آن وارد است و هزینه‌هایی که دارد - به‌عنوان «شر کمتر» توجیه می‌شود. چون اگر چنین قدرتی وجود نداشته باشد و یا اینکه مایل به ایفای چنین نقشی نباشد، هرج و مرج ناشی از نبود هژمون، به از بین رفتن نظم بین‌المللی خواهد انجامید که تمامی بازیگران، به نوعی از آن زیان خواهند دید. اما سایر قدرت‌ها را می‌توان به‌مثابه اقماری بر گرد هژمون، به‌صورت نمودار شماره (۱) رده‌بندی کرد:

### ۱-۱-۲. حلقه اول: قدرت‌های بین‌منطقه‌ای

ویژگی آشکار این بازیگران آن است که: اولاً، در منطقه‌ای ویژه‌ای از اقتدار بلامنازع سنتی برخوردارند و بیشترین نفوذ ایشان در این حوزه مشخص، تعریف شده و قابل مشاهده است. ثانیاً، در دیگر مناطق جهان نیز منافع حیاتی دارند که برای تأمین آن‌ها، در مقابل دیگر بازیگران - و با قبول هژمون - مذاکره و در صورت لزوم، ایستادگی می‌کنند. منطق حاکم بر این دسته از بازیگران - که مصداق آشکارشان «اتحادیه اروپا» است - «رقابت برای مشارکت» است.

### ۱-۲-۲. حلقه دوم: هژمون منطقه‌ای<sup>۲</sup>

تفاوت این دسته از بازیگران با حلقه نخست آن است که برای منافع حیاتی خود، قلمرویی به وسعت منطقه ذی‌نفوذ خود قائلند و در ورای آن، نمی‌توان منفعتی حیاتی سراغ گرفت

1. Reluctant Sheriff  
2. Regional Hegemony

که به اتخاذ سیاست مقاومت از سوی آنها منجر می‌شود. به عبارت دیگر، منافع برون منطقه‌ای آنها حداکثر منافع مهم - و نه حیاتی - ارزیابی می‌شوند که با پرداخت هزینه از سوی هژمون قابل تحصیل هستند. منطق این دسته از بازیگران - که در چشم‌انداز دهه آینده، کشورهایی چون روسیه و چین را در برمی‌گیرد - رقابت برای تأمین «بیشترین منفعت» است. «دونالد نوچترلین»<sup>۱</sup>، در این باره چنین گفته است: این بازیگران با ایفای نقش «رقیب» در عرصه معادلات جهانی، در پی آن هستند که قدرت (یا قدرت‌های) هژمون، نسبت به اهمیت نقش آنها آگاه و متوجه شوند که قدرت «مخالفت» و یا «نبود همراهی» این بازیگران تا آن اندازه هست که بتواند اهداف راهبردی هژمون را با مشکل و خدشه روبه‌رو سازد. بر این اساس، «همراهی» و «سکوت» این بازیگران، «کالایی ارزشمند» به‌شمار خواهد آمد که «هژمون» باید نسبت به پرداخت «هزینه سنگین» آن از خود اقبال نشان دهد. در این صورت است که «هژمون» راحت‌تر به اهداف راهبردی خود می‌رسد و منافع هژمون منطقه‌ای نیز تأمین می‌شود.

### ۳-۱-۲. حلقه سوم: قدرت‌های درون منطقه‌ای

در سومین مدار، بازیگرانی قرار دارند که مایل به ایفای نقش منطقه‌ای هستند و می‌کوشند به قدرت برتر منطقه‌ای تبدیل شوند. این بازیگران، منافع مهمی در سطح منطقه دارند بنابراین در راستای تقویت قدرت ملی خود در تحولات منطقه‌ای، به سیاست «مذاکره برای تأمین منطقه منفعت ملی» روی می‌آورند. کشورهایی چون ترکیه، پاکستان، هندوستان و حتی ژاپن را می‌توان در این دسته قرار داد. بر اساس تحلیل «گوستاو لینداستروم»<sup>۲</sup>، این بازیگران در معادلات جهانی تقریباً غایب هستند و در تحولات منطقه‌ای کاملاً «معامله‌گر» ظاهر می‌شوند.

1. Donald Nuechterlin  
2. G. Lindstrom

#### ۴-۱-۲. حلقه چهارم: بازیگران حاشیه‌ای

دیگر کشورها و قدرت‌های موجود در نظام بین‌الملل که یا درگیر بحران‌ها و تحولات فزاینده داخلی هستند و یا اینکه به دلیل ارزش ژئوپلیتیک اندک، توان ملی اندک‌شان و یا وابستگی فزاینده، سیاست انزوا را در تحولات منطقه‌ای انتخاب کرده‌اند، در این حلقه قرار می‌گیرند. این کشورها را باید به گفته «والتر راسل مید»<sup>۱</sup>، بازیگران منفعل و با ارزش اندک ارزیابی کرد که به‌طور طبیعی حامی جریان اصلی در نظام جهانی خواهند بود. بروز مقاومت از سوی این بازیگران تقریباً منتفی و غیر قابل تصور است.

اگرچه سیاست‌های اعلامی جورج بوش پسر و پدر و همچنین سیاست‌های عملی ایشان در حمله به عراق (در دو نوبت)، مؤید آن است که آمریکا مایل به تحقق این سناریو است. اما چنین به نظر می‌رسد که موانعی جدی وجود دارد که اجرایی شدن این سناریو را در قرن ۲۱ غیرممکن - می‌سازد. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. وجود مقاومت در عرصه بین‌المللی - به‌ویژه در دو حلقه نخستین - که ساخت هژمونیک واحد را با منافع خویش در تقابل می‌بینند. این تقابل حلقه نخست را به سوی مشارکت در هژمون و حلقه سوم را به مخالفت با اصل تکوین چنین پدیده‌ای رهنمون می‌شود.
۲. وجود نوعی مخالفت نرم‌افزارانه در سطح افکار عمومی جهان که وجود یک کلانتر جهانی را از دو جهت امری نامطلوب می‌بینند: اولاً، این ساختار به ارث مانده از قرن بیستم را که معرف تلاش خردمندان انسان معاصر است، زیر سؤال می‌برد؛ چرا که با سازمان ملل و قواعد منشور آن همخوانی ندارد. ثانیاً، با روح حاکم بر انسان قرن بیست و یکمی که خود را توسعه‌یافته و پیشگام توسعه فرهنگی می‌داند، هم‌سو نیست. نظام هژمونیک و ارباب جهانی، بیشتر متعلق به دوران جوانی نظام جهانی و عصر امپراتوری‌هاست که موضوع نقد جدی دهه‌های

1. Walter Russel Mead

پیشین - به ویژه نیمه دوم قرن بیستم - بوده‌اند.

۳. نیازهای نظام جهانی متعددتر و متنوع‌تر از آن است که یک قدرت واحد قادر به تأمین آنها باشد. رخدادهایی مانند ۱۱ سپتامبر نشان داد که حتی قدرت مدعی هژمون، قادر به تأمین امنیت خود نیست. افزون بر آن، وجود گره‌های کوری چون «بحران ناشی از رژیم صهیونیستی» در منطقه، عراق و افغانستان (به‌عنوان پروژه‌های نیمه‌تمامی که هنوز آمریکا نتوانسته است مدیریت آنها را به نفع خویش به پایان برساند) و یا مخالفان مهمی چون ایران، دلالت بر آن دارد که «تک‌قدرتی» را نمی‌توان سراغ گرفت که از عهده این امر برآید. بروز مشکلات تازه در حوزه جهان اسلام برای داعیه‌دار هژمون - که تجلی آن را می‌توان در روابط عربستان، مصر و... با آمریکا سراغ گرفت - نیز مؤید این مدعاست که اداره جهان بر مبنای هژمون واحد جهانی، از دیدگاه واقع‌گرایی تأمین نمی‌شود.

۴. تلقی از امنیت ملی در این رویکرد بسیار مبهم و غیرواقع‌بینانه است؛ به همین دلیل بر شاخص‌های عینی همچون سرانه نظامی، تجهیزات و فناوری نظامی و... تأکید شده است. حال آنکه نه برای استقرار این نظام و نه برای مدیریت مناسب آن نمی‌توان صرفاً به توان‌مندی‌های نظامی، اقتصادی، اطلاعاتی و... تأکید کرد؛ چرا که گونه‌های نوینی از قدرت ظهور کرده‌اند که ابعاد فرهنگی، سیاسی و تاریخی آنها بسیار مهم و مؤثرند و همین امر مانع از آن می‌شود که یک قدرت سیاسی واحد، بتواند نقش هژمون جهانی را ایفا کند.

## ۲-۲. نظام نئووستالیایی

دلایلی مانند آنچه که در نقد «هژمون واحد جهانی» بیان شد، اندیشه‌گرانی چون «ادوارد رودز» را تا آنجا رهنمون می‌شود که از غیرواقعی بودن ایده «امپراتوری جهانی و ناتوانی ایالات متحده برای تأسیس چنین نهادی - به‌رغم تفاوت‌هایی که عصر حاضر با اعصار پیشین دارد - سخن بگویند. به زعم ایشان هر یک از ادله مذکور به‌تنهایی می‌توانند برای

آمریکا ایجاد مشکل کند و همین امر سیاست جاری دولت جورج بوش را با مشکل روبه‌رو خواهد ساخت. در نقطه مقابل، طیف رادیکالی قرار دارند که بر اعتبار کامل نظام و ستفالیایی تأکید دارند و بر این باورند که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شوکی امنیتی به جهان وارد کرده که موقتی بوده است و در نتیجه گذار از این دوره فترت، جهان دوباره در نظمی مشابه پیشین - یعنی همکاری بین‌المللی بر اساس منشور سازمان ملل متحد - استقرار خواهد یافت؛ که در آن ظهور رقیبان تازه‌ای چون اتحادیه اروپا، چین، روسیه، افکار عمومی جهانی و سازمان ملل متحد، نقش قدرت برتر را تعدیل می‌کند. به عبارت دیگر، نقش اتحاد جماهیر شوروی به صورت تازه‌ای را از سوی جمعی از بازیگران مؤثر در نظام جهانی ایفا می‌شود و در نتیجه جهان تک‌قطبی رادیکالی‌ای که ذکرش رفت، هرگز تجربه نمی‌شود.

از این دیدگاه، واکنش‌های عمومی به ملاحظات زورمندانه قدرت داعیه‌دار هژمون، به خطر افتادن منافع دیگر بازیگران برتر جهانی و منطقه‌ای به واسطه بسط حوزه نفوذ هژمون، شکل‌گیری احساس ناامنی در گستره جهانی از ناحیه پیدایش چنین مرکزیتی برای قدرت، ناتوانی هژمون برای اداره امور، در نهایت بازیگران را تا بدان‌جا رهنمون می‌شود که اصول عملیاتی و منشور سازمان ملل متحد را گردن نهند و در همان چارچوب به فعالیت‌های خود استمرار بخشند. البته چنان‌که "واکر فرانک" نیز، اظهار داشته است، احتمال وقوع اصلاحاتی اندک در این نظام به نفع قدرت داعیه‌دار هژمون وجود دارد. بدین صورت که قدرت داعیه‌دار هژمون در قبال پذیرش نظم پیشین، امتیازات ویژه‌ای را در نظام بین‌الملل دریافت خواهد کرد که اگرچه تا اندازه‌ای آن را مخدوش می‌سازد اما آن را کاملاً دگرگون نمی‌کند.

اگرچه بسیاری از بازیگران سیاسی، تحقق این وضعیت را بهترین گزینه برای نظام پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ارزیابی کرده‌اند و در قالب حمایت از نقش محوری



سازمان ملل متحد، به صورت جدی دنبال می‌کنند؛ شواهد و مؤیدات زیادی هست که حکایت از آن می‌کند که الگوی امنیتی و ستفالیایی از کمترین روایی برای تبیین شرایط جاری و نظم‌سازی آتی برخوردار است. از آن جمله:

۱. سهم‌بری از قدرت ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یکسان نیست. بنابراین تصور اینکه بازیگرانی چون روسیه، چین و یا اتحادیه اروپایی - حتی به صورت جمعی، بخواهند و یا بتوانند، از در تعارض با ایالات متحده آمریکا در آیند بعید می‌نماید. "مارکوس رانوم"، معتقد است هیچ‌یک از این قدرت‌ها از حیث امنیتی مایل به قرار گرفتن در مقابل آمریکا نیستند.

۲. تجربه عملی در جهان خارج حکایت از آن دارد که اصول اولیه نظام و ستفالیایی به چالش فرا خوانده شده است. مواردی مانند تحمیل اراده آمریکا به نظام جهانی برای حمله به افغانستان و حمله به عراق، در حالی که همراهی اولیه برای آمریکا در گستره جهانی وجود نداشت، نقش سازمان ملل متحد را در قرن ۲۱ حاشیه‌ای ساخت. مواردی از این قبیل که با سکوت و یا همراهی دیگر بازیگران برگزار شد، تماماً این معنا را تأیید می‌کند و به همین دلیل است که "آموس جردن"، "ویلیام تیلور"، "میشل مازار" و "سام نون" نظم امنیتی جهان را در عصر جدید، نظم آمریکایی لقب داده‌اند و بر این اعتقادند که با امنیت بازیگران ملی، بلکه با وضعیت امنیت ملی آمریکا فراز و فرود می‌یابد.

۳. فرهنگ امنیت ملی، چنان که "پیتر کاتزنشتاین" معرفی کرده است، از چندین ناحیه، همچون: تغییر هویت ملی از ناحیه شبکه‌های ارتباطی فراملی و شکل‌گیری تعلقات تازه، پیدایش هنجارهای نوین جامعه که بیشتر متأثر از لیبرال‌دموکراسی هستند، و قدرت‌یابی بازیگران غیرملی در تحولات ملی - به شدت تغییر کرده است. بنابراین، چنان که "رابرت کیوهان" و "جودیت گلدستین" نشان داده‌اند، مبادی فرهنگی نظم

ملی، استواریِ پیشین را ندارد و همین امر مانع آن می‌شود که بتوان برای نظم امنیتی و ستفالیایی، چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای در ورای تحولات جاری قائل شد.

۴. از حیث نظری نیز، «حاکمیت ملی» که جوهره اصلی الگوی امنیتی و ستفالیایی را شکل می‌دهد، به دلیل تراکم زمان و مکان، مقبولیتی عام یافته است؛ تا آنجا که «اندرو هورل» و «دیوید هلد» آن را امری سنتی ارزیابی می‌کنند که نمی‌تواند جهان پس از شوروی را تدبیر کند. اگرچه ادعای هورل، افراطی می‌نماید، اما از سوی جریان منتقد، به رهبری اندیشه‌گرانی چون زورن و اسمیت نیز، به نوعی پذیرفته شده و به‌عنوان «فرسایش نقش دولت ملی در امنیت‌سازی» تأکید شده است. خلاصه کلام آن که، تنوع کارکردهای امنیتی دولت‌ها، غیرمنطقی شدن حضور فراگیر دولت و تنوع مفهومی دولت‌ها، جهان را تا بدان‌جا رهنمون شده است که دیگر نمی‌توان دولت‌های ملی را مرجع بلامنازع امنیت‌سازی تلقی کرد.

ملاحظات از این دست نشان می‌دهند که پیروان نظام امنیتی و ستفالیایی اگرچه در نقد اصول سناریوی هژمون واحد جهانی بسیار نیرومند ظاهر شده‌اند، در بنای الگوی بدیل نواقص زیادی دارند که در نهایت، منتقدان را به غیرواقعی بودن الگوی پیشنهادی آنها برای قرن ۲۱ معترف می‌سازد.

پروپوزگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 فصل ۳-۲. هژمون مرکب جهانی<sup>۱</sup>  
 فصل ۳-۲. هژمون مرکب جهانی

مفروض بنیادین این رویکرد را که از حیث ساختاری بسیار شبیه ساختار هژمونیک است، وجود تعارض در بنیادهای قدرت عصر جهانی ناشدنی شکل می‌دهد. بدین معنا که اگرچه برتری نسبی قدرت ایالات متحده آمریکا انکار است، پیچیدگی ماهیت قدرت و توزیع آن در درون شبکه جهانی، مانع آن می‌شود که بتوان به برتری بلامنازع یک قدرت حکم داد.

مثلاً، در حوزه اقتصادی، اتحادیه اروپا را می‌توان سراغ گرفت که به‌خوبی با ایالات متحده آمریکا رقابت می‌کند و می‌تواند خواسته‌های خود را در شرایط برابر، بر آمریکا تحمیل کند. چنانچه در حوزه فرهنگ و تمدن نیز می‌توان به‌اعتبار و ارزش دیرینه ایدئولوژی‌هایی چون الام اشاره کرد که تجربه تاریخی، حکایت از قدرت فزاینده و نهفته در درون آن دارد. از این دیدگاه، می‌توان قائل به‌وجود نوعی «مقاومت محدود» بر ضد قدرت خواهان هژمون (یعنی ایالات متحده آمریکا) در درون ساخت مرکزی قدرت جهانی شد که به تعبیر «کوپچان»، بیشتر، ماهیت اقتصادی دارد. وی بر این اعتقاد است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ملاحظات اقتصادی در صدر برنامه‌های جهان قرار گرفته‌اند و در واقع خط‌مشی کلی قدرت‌ها را همین مؤلفه شکل می‌دهد. بر این اساس، چالش اصلی بر ضد هژمون نه از درون جهان اسلام - که ماهیت ایدئولوژیک دارد - بلکه از درون اتحادیه اروپا - که دارای علائق اقتصادی شدید است - پدیدار می‌شود. توسعه فزاینده آمریکا و اعمال سلطه این دولت، اگرچه می‌تواند از حیث ایدئولوژیک برای متحدان دیرینه آمریکا - یعنی اتحادیه اروپا - پذیرفتنی باشد، اما از حیث اقتصادی چون منافع آنها را تهدید می‌کند، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و از این رو می‌توان در برابر قدرت خواهان هژمونی، مقاومت در این حوزه را پیش‌بینی کرد.

از میان شواهد موجود که این تأسیس حقوقی را برای نظام بین‌الملل تأیید می‌کنند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

### ۱-۳-۲. تکثر وجوه قدرت

ورود به هزاره جدید همراه با تحول بنیادین و چشمگیری بوده است که به گفته جوزف نای، می‌توان از آن به «تکثر وجوه قدرت» یاد کرد. بدین معنا که مؤلفه‌های قدرت‌ساز، رشد فزاینده‌ای داشته است و در نتیجه، بازیگران سیاسی به‌دسترسی‌های تازه‌ای دست یافته‌اند که می‌تواند جایگاه آنها را در معادلات قدرت ارتقا بخشد. اساس تصور اینکه

بتوان قدرت مرکزی و واحدی در هسته مرکزی نظام بین‌الملل داشت به گونه‌ای که به تنهایی از عهده همه قدرت‌های دیگر برآید، به‌علت پیچیدگی روابط قدرت در عصر حاضر، تقریباً محال است. به همین دلیل پیدایش قدرت مرکزی از آمریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد برای فائق آمدن بر این وضعیت، ضروری انگاشته می‌شود.

### ۲-۳-۲. قدرت سکوت

پاره‌ای از بازیگران صفحه شطرنج قدرت جهانی، از موقعیت و جایگاهی برخوردارند که (دست کم) در صورت سکوتشان (و نه ضرورتاً مخالفت‌شان) روابط قدرت مخدوش می‌شود و اهداف از پیش تعیین شده هژمون، تحقق نمی‌یابد. بر این اساس، قدرت داعیه‌دار هژمون، باید برای مشروعیت بخشیدن عملی به جایگاه محوری خویش، از طریق سهم‌دهی به ایشان، به جلب رضایت آنها همت گمارد. براساس تحلیل «زالمی خلیل‌زاد»، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد، به‌ویژه در جریان رخدادهای بزرگی چون حمله آمریکا به افغانستان و عراق، نشان دادند که از چنین قدرتی برخوردارند. تأخیر زمانی زیاد برای باز کردن پرونده صدام حسین - فردی که از کمترین مقبولیت جهانی برخوردار بود - از سوی دولت بوش که بر امواج امنیتی ۱۱ سپتامبر سوار بود، مؤید این مدعا است.

### ۲-۳-۳. هزینه‌های بالای اقدام

چنان‌که امرسون و همکاران وی به‌درستی در سال ۱۹۸۹ پیش‌بینی کرده‌اند، سیر تحولات در حوزه بین‌الملل اگرچه مقتضای شکل‌گیری یک هژمون را دارد، اما این نیز به علت حجم بالای مطالبات جهانی از هژمون، مانع آن می‌شود که یک بازیگر واحد - هرچند هم که قدرتمند باشد - بتواند از عهده آن برآید. به عبارت دیگر، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ورود جهان به دوره گذار، منجر به شکل‌گیری انواع تازه‌ای از نیازمندی‌ها شده است که از حیث هزینه اقتصادی، مدیریت استراتژیک و گستره نفوذ، بسیار متنوع و متعدد

هستند. همین امر می‌طلبد که هسته مرکزی نوینی از قدرت در نظام بین‌المللی شکل بگیرد که توانایی تأمین چنین نیازهایی را داشته باشد. هسته‌ای که به علت حضور عمده‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل بتواند از عهده هزینه‌های سنگین آن برآید.

ملاحظات از این دست، حاکی است که جریان تمرکز قدرت در نهایت به تأسیس هژمون مرکبی گرایش دارد که در آن ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا مدیریت نظم جهانی را بر عهده می‌گیرند. این ائتلاف اگرچه در مقام شکل‌گیری دشوار می‌نماید و وجود گرایش‌های متفاوت درون اروپا از یک‌سو، و یکجانبه‌گرایی افراطی دولت بوش از سوی دیگر، این دشواری را تأیید می‌کند، اما با واقعیت نسبی دارد. از آنجا که این سناریو، بیشترین توانایی را برای پیش‌بینی و تحلیل شرایط بین‌المللی دارد، می‌تواند محتمل‌ترین سناریو ارزیابی شود.

#### ۴-۲. ارزیابی امنیتی نظام هژمون مرکب؛ رویکردی ایرانی

اگرچه در مقام تعریف و تحدید امنیت، تاکنون رویکردهای متعدد و گوناگونی ارائه شده که مشتمل بر ابعاد ذهنی و یا مادی آن در قالب گفتمان‌های سلبی و ایجابی است، اما در این موضوع که تعریف حداقلی امنیت بر نبود تهدید - و یا توان دفع تهدید در صورت بروز آن - دلالت می‌کند، اجماع وجود دارد. از این دیدگاه، همه «وضعیت‌ها»، ماهیتی دوگانه دارند و در تحلیل امنیتی، دربردارنده «فرصت‌ها» و «تهدیدهایی» ارزیابی می‌شوند که دو بعد اصلی «امنیت» را شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، وضعیت صرفاً تهدید و یا صرفاً فرصت، وجود خارجی ندارد و واقعیت‌ها، ترکیبی از این دو به‌شمار می‌آیند. به همین دلیل است که در نوشتار حاضر، بین «فرصت» و «تهدید»، تفکیک موضوعی قائل نشده‌ایم، و در زیرهر پدیده و یا روندی که در نظام جهانی شناسایی خواهد شد، دو حالت تهدیدگر و فرصت‌ساز را تبیین کرده‌ایم. این امر به دولت ایران و یا هر بازیگر دیگر، فرصت می‌دهد تا

با مدیریت شرایط، نسبت به تبدیل تهدیدها به فرصت‌ها و پرهیز از تبدیل فرصت‌ها به تهدید، اقدام کند.

### ۱-۴-۲. برخورد ایدئولوژیک

چنان که «وامیک ولکان»<sup>۱</sup> به‌درستی اظهار داشته، در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنها رقیب جدی ایالات متحده آمریکا از عرصه معادلات بین‌المللی خارج شده است و در نتیجه توقع شهروندان آمریکایی و افکار عمومی در گستره جهانی آن بود که دولت آمریکا سیاست «توجه به درون» را در دستور کار خود قرار دهد. به عبارت دیگر، تغییر نظام دوقطبی، تحول استراتژی بین‌المللی آمریکا را نیز اقتضا می‌کرد. با این حال، نه دولت جورج بوش پدر و نه جورج بوش پسر تمایلی به اتخاذ این استراتژی نداشتند. بنابراین برای توجیه حضور فراگیر خود، نیازمند «دشمن تازه‌ای» بودند. در چنین فضایی است که نخستین تهدید متوجه جهان اسلام شد؛ که با توجه به مقوله «اسلام سیاسی» تلاش می‌شد این نیاز استراتژیک دولت آمریکا برآورده شود. «گراهام فولر»<sup>۲</sup> از همین دیدگاه به «اسلام سیاسی» نگریسته و معتقد است که گرایش‌های رادیکالی عناصر بنیادگرایانه درون ایدئولوژی اسلامی، توانمندی‌های بسیار بالایی را به آن می‌بخشد که به مراتب، از قدرت سخت‌افزاری اتحاد جماهیر شوروی خطرناک‌تر و مخرب‌تر است. توجهاتی از این دست که با تحلیل‌های غیرواقع‌بینانه از اسلام همراه است، در واقع، زمینه پیدایش تهدید تازه‌ای را برای جهان فراهم می‌سازد که به علت قدرت تخریبی بالای آن، از توانایی لازم برای توجیه‌گری خط‌مشی استعمارگرایانه و ارباب‌منشانه آمریکا در گستره جهانی برخوردار است.

در نتیجه، برای ایجاد ائتلاف‌های نوین، گرد هژمون جهانی، وجود دشمن تازه‌ای

1. Vamik Volkan  
2. Graham Fuller

ضروری می‌نمود که بهترین گزینه برای تأمین این نیاز، «اسلام» بود. بر این اساس، «هژمون» برای اثبات ضرورت وجودی خود، دیگر بازیگران را برای پیروی و همراهی خود وادار سازد. در چنین فضایی می‌توان توقع داشت که:

الف) سطح و حجم تبلیغات روانی بر ضد ایدئولوژی اسلامی به افزایش قابل توجهی یابد و در نتیجه فضای فکری، برای توسعه و ترویج و حتی صیانت از آموزه‌های دینی، بسیار نامساعد شود. اهمیت این موضوع، موقعی آشکار می‌شود که به دامنه این جنگ روانی که درون واحد سیاسی (روابط ملت - دولت) را در بر می‌گیرد؛ توجه کنیم.

ب) درون جهان اسلام - دست کم در کوتاه‌مدت - گسست‌های سیاسی‌ای پدید آمده است و شاهد واگرایی بین گونه‌های مختلفی از بازیگران سیاسی در این حوزه خواهیم بود. چنان که «جان اسپوزیتو»<sup>۱</sup> نیز گفته است، جهان اسلام به‌علت قرار گرفتن در دوران گذار، در قبال هژمون، موضع یکسانی نگرفته است؛ بنابراین شاهد خواهیم بود که بسیاری از کشورهای اسلامی با اتخاذ سیاست محافظه‌کاری می‌کوشند از منازعه و همکاری با هژمون - حتی به قیمت هزینه شدن برخی از دولت‌های اسلامی - دوری کنند. همین موضوع، مورد توجه «میشل هودسون»<sup>۲</sup> نیز، قرار گرفته است. او می‌گوید: کشورهای عربی به‌علت مشکلات عدیده‌ای که در داخل خود دارند، عموماً در قبال هژمون، خط‌مشی سکوت و پرهیز را پیشه می‌کنند و بدین ترتیب، بازیگرانی چون ایران، یکه و تنها باقی خواهند ماند. تجربه‌هایی چون حمله آمریکا به عراق و افغانستان نشان داد که چنین تحلیلی دربارهٔ کشورهای عربی، روایی بالایی دارد.

ج) در صورت شکل گرفتن هژمون مرکب، نوعی تقسیم کار جهانی بین اروپا،

1. John Esposito

2. Micheal Hudson

آمریکا و سازمان ملل متحد پدید خواهد آمد که در آن آمریکا با ایفای نقش «تهدیدگر»، اتحادیه اروپا با پذیرش نقش «میانجی» و بالاخره سازمان ملل به‌عنوان «مشروعیت‌بخش» بازیگران دیگر را بر سر یک دوراهی قرار خواهند داد که یک گزینه آن درگیری و گزینه دیگر آن استحاله تدریجی خواهد بود. به همین دلیل است که هژمون مرکب، از نظر تهدیدزدایی، خطرناک‌تر از هژمون واحد، ارزیابی می‌شود. (د) در عین حال، نباید از نظر دور داشت که تشدید تعارض‌های ایدئولوژیک، می‌تواند فرصت‌های درخور توجهی را برای ایران پدید آورد. از جمله این فرصت‌ها می‌توان به مساعد شدن زمینه هم‌گرایی - به‌ویژه در بلندمدت - بین کشورهای اسلامی اشاره داشت. دلیل این امر نیز، در واکنش به ایدئولوژی ضداسلامی لیبرال‌دموکراسی است که دامنه آن از ایران فراتر می‌رود و کشورهای چوچون عربستان سعودی، مصر و... را در بر می‌گیرد. همین امر، می‌تواند نزد این دسته از کشورها، نوعی «احساس ناامنی» مشترک ایجاد کند و بدین‌وسیله انگیزه لازم برای تأسیس و تقویت سازمان‌های اسلامی - مانند سازمان کنفرانس اسلامی - فراهم سازد. بر همین اساس است که می‌توان سرمایه‌گذاری روی ایده «وحدت اسلامی» را طرحی بلندمدت ارزیابی کرد که می‌تواند در حوزه جهان اسلام پیگیری کرد. البته منطبق این سازمان - به علت حضور زیادی از کشورهای محافظه‌کار - بیشتر همکاری با هژمون برای جلب منفعت خواهد بود نه تعارض با آن. از همین دیدگاه است که تحلیل‌گرانی چون «جان پیترز»<sup>۱</sup>، اقبال زیاد دولت مردان آمریکایی به جنگ - حتی از نوع عادلانه آن را - منفی ارزیابی کرده‌اند و براین باورند که تقویت احساس ناامنی مشترک می‌تواند منجر به نزدیکی هرچه بیشتر کشورهای عربی به ایران و عینی شدن آرمان سازمان دربرگیرنده کشورهای اسلامی به‌عنوان بلوک واحد قدرت باشد.



خلاصه کلام آنکه ایدئولوژیک شدن فضای مناسبات بین‌المللی از آن حیث که احتمال برخورد هژمون را با ایران در مسائل مهمی چون بحران خاورمیانه افزایش می‌دهد و یا به وخامت فضای روانی برای توسعه ایده‌های اسلامی منجر می‌شود، تهدیدی جدی به‌شمار می‌آید. با این حال، نقد وجه لیبرال‌دموکرات آمریکا و ایجاد احساس ناامنی نزد کشورهای اسلامی، از جمله فرصت‌هایی است که می‌تواند در راستای منافع ملی ایران بهره‌برداری شود.

### ۲-۴-۲. تغییر مناسبات منطقه‌ای

تحول ساختار بین‌الملل معطوف به نقش ویژه هژمون، منجر به این خواهد شد که ترتیبات امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در منطقه به نفع کشورهای هم‌سو با هژمون تغییر کند. معنای این تحول را برای ایران می‌توان در قالب چند گزاره کلی پیش‌بینی کرد:

اول) تمایل روسیه به معاملات پرسود آمریکا و رهاسازی نسبی «مشتریان» پیشین: «وزارت دفاع آمریکا» چنین کرده است وضعیت آینده روسیه را چنین که آینده این کشور به میزان زیادی به توسعه اقتصادی‌اش بستگی دارد؛ بنابراین عوامل سیاسی - فرهنگی در درجه دوم اهمیت قرار دارند. همین امر، سبب شده تا نگاه روسیه به ایران بیشتر به مثابه «مشتری در آمدزا» باشد تا «متحدی استراتژیک». متقابلاً ایران نیز کوشیده است از این ارتباط تجاری - اقتصادی، بیشترین بهره‌برداری سیاسی - اقتصادی را بکند. بدین ترتیب، رابطه‌ای ویژه‌ای، به گفته «شهرام چوبین»، بین این دو بازیگر برقرار شده که از یک‌سو، اولویت‌های اقتصادی با هزینه‌های سیاسی و از سوی دیگر، اولویت‌های سیاسی با هزینه‌های اقتصادی، آن را تأیید می‌کند، استمرار می‌بخشد. نقطه ضعف این رابطه، در محل اتصال آن است. بنابراین، آسیب‌شناسی «میشل مک‌فون» درخور توجه است، آنجا که می‌گوید: در صورت اقدام دولت آمریکا به ایفای نقش مؤثر در برنامه توسعه روسیه و برجسته شدن مشکلات اقتصادی استمرار

رابطه ایران با این کشور، می‌توان پیش‌بینی کرد که روسیه، به اصلاح استراتژی خود در قبال ایران همت گمارد و بدین ترتیب، جایگاه ایران تضعیف شود.

دوم) دولت پاکستان در جریان تحولات پیشین و به‌ویژه مبارزه با طالبان، نشان داده است که نگرشی استراتژیک نسبت به آمریکا دارد و مسئله روابطش را با ایران نیز، از همین دیدگاه بررسی می‌کند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که دولت پاکستان نسبت به منافع کوتاه‌مدت و میان‌مدت خود بسیار حساس است و در این راستا همراهی با آمریکا را گزینه مؤثر و موفق می‌داند. از این دیدگاه، شکل‌گیری ساختار هژمونیک می‌تواند پاکستان را به اتخاذ سیاست‌های منفی نسبت به ایران، متأثر از خواست و اراده هژمون، رهنمون شود. در این وضعیت، پاکستان افزون بر ضرورت ناشی از ساختار بین‌الملل و اراده هژمون، به مؤلفه‌هایی چون کاهش تنش‌های مذهبی در داخل با تهدید ایران، افزایش منافع اقتصادی از رهگذر خروج ایران از معادلات و مناسبات اقتصادی، و مهم‌تر از همه، قدرت‌طلایی پاکستان با خروج رقیبانی چون ایران نظر دارد. مجموع این ملاحظات، حکایت از آن دارد که پاکستان در ساختار آتی نظام بین‌الملل، سیاست منفعت‌محور کوتاه‌مدت رادیکالی را به نمایش خواهد گذاشت که در مقابل سیاست‌ها و استراتژی‌های ایران قرار دارد.

سوم) اگرچه از ناحیه عملکرد یکجانبه آمریکا شوک شدیدی به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس وارد کرد که در این میان وضعیت عربستان سعودی نسبت به سایر کشورها مثال‌زدنی است، اما استنتاج اینکه این شوک می‌تواند مبنای وابستگی جمعی و طرح ایده «امنیت مشترک» شود، صحیح نیست. متأسفانه کشورهای عربی منطقه با سوءظن شدیدی به آینده ایران می‌نگرند و نسبت به سیاست تنش‌زدایی ایران با احتیاط و انکس نشان می‌دهند. نتیجه این نگرش، بهبود نسبی روابط در حوزه‌های فرهنگی - سیاسی و تا حدودی اقتصادی بوده است؛ حال آنکه مناسبات امنیتی

همچنان مبهم هستند. تلقی از ایران به مثابه یک رقیب ایدئولوژیک جدی، حضور آشکار نیروهای آمریکایی در برخی از کشورهای عربی منطقه و به تقاضای خود این کشورها، نقش آفرینی آمریکا در آینده حاکمیت حکومت‌های کنونی کشورهای چوچون کویت و امارات، و بالاخره تأکید افراطی بر «عربیت» به جای «اسلام» - عربیتی که در جریان حمله به عراق به شدت نقد و نقض شد - دلالت بر آن دارد که این کشورها به میزان زیادی در پی حفظ وضع موجود به نفع خویش هستند و بنابراین در رویارویی با ساختار هژمونیک، بیش از آنکه به دنبال احیای عملیاتی کردن ایده‌هایی چون «بلوک قدرت اسلامی» و استفاده از ظرفیت‌های جهان اسلام باشند، از استراتژی همراهی حداقلی با هژمون و بازتعریف خویش استفاده خواهند کرد.

چهارم) ترکیه را باید از جمله کشورهای ارزیابی کرد که بنیاد استراتژی خود را بر همراهی با اتحادیه اروپا گذارده است، بنابراین در سطح منطقه‌ای از هر فرصت و امکانی که انجام این مهم را برایش فراهم سازد، چشم‌پوشی نخواهد کرد. این نگرش ابزاری که در جریان حمله آمریکا به عراق به آشکارترین وجهی به نمایش گذارده شد و پس از آن در جریان اعزام نیرو به عراق در حمایت از نیروهای آمریکایی، دوباره نمود یافت، مؤید این مدعاست که نگرش نهایی ترکیه به ایران از این حکم کلی مستثنی نیست. ترکیه، افزون بر این، با رشد جریان‌های اسلام‌گرا، توسعه فعالیت اقتصادی ایران در منطقه و تنگ کردن عرصه فعالیت شرکت‌های ترک، مشکل دارد. ملاحظاتی از این دست کافی است تا ترکیه در ساختار هژمونیک نظام بین‌الملل، سیاستی هم‌سو با هژمون را دنبال کند و از این طریق بتواند با اهداف استراتژیک توفیق حاصل کند. به عبارت دیگر ترکیه و پاکستان از این نظر شبیه هم هستند، با این تفاوت که نگرش ترکیه بلندمدت و استراتژیک است؛ حال آنکه پاکستان در چارچوب اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت خویش به این سیاست روی آورده است.

پنجم) جمهوری‌های شمال ایران را باید بازیگرانی منفعل ارزیابی کرد که در ساختار هژمونیک احتمالی، جز نقشی حاشیه‌ای، نصیب‌شان نمی‌شود. این کشورها به دلیل مشکلات جدی میان خود، مانند مسائل حوزه دریای خزر، بیشتر به درون نگاه دارند و به نظر می‌رسد که به دلیل تهدیدات هژمون، تغییر رویه داده‌اند و دست کم «سکوت» را پیشه خویش می‌سازند. به عبارت دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که شکل‌گیری ساخت جدیدی از نظام بین‌الملل، شاهد تعارضی جدی از این ناحیه نخواهد بود.

گذشته از پنج گزاره بالا، دربارهٔ افغانستان و عراق و با توجه به شرایط جاری و حضور نیروهای آمریکایی، چنین به نظر می‌رسد که سیاست‌های کلان این دو کشور نیز، در نهایت همراهی با ساختار جدید بین‌المللی باشد. مجموع این ملاحظات دلالت بر آن دارد که تحول ساختار نظام بین‌الملل و استقرار یک قدرت هژمونیک، به تغییر مناسبات منطقه‌ای منجر خواهد شد که هدف اصلی از آن به حاشیه راندن ایران و تحمیل انزوا به آن است. متأسفانه ارزیابی کلی به عمل آمده از استراتژی بازیگرانی چون روسیه، جمهوری‌های شمال ایران، ترکیه، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، پاکستان، افغانستان و عراق حکایت از آن دارد که چنین نتیجه‌ای می‌تواند برای آنها نیز حالتی مطلوب باشد. بنابراین استراتژی مطلوب آنها هم خواهد بود. معنای این ارزیابی، احتمال تنزل جایگاه منطقه‌ای ایران به عنوان تهدیدی راهبردی از ناحیه تحول نظام بین‌الملل، به نفع آن چیزی است که «پاول» از آن به حضور گسترده‌تر آمریکا در منطقه یاد کرده است.

حضور گسترده‌تری که آمریکا در پی تحقق آن است، می‌تواند آسیب‌هایی را نیز برای این کشور به دنبال داشته باشد که توجه به آنها در تحلیل وضعیت امنیتی منطقه ضروری است. گذشته از وجوه ایجابی مد نظر دولت آمریکا که شکل‌دهنده تهدیدی جدی علیه ایران در سطح منطقه است؛ می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: افزایش سطح توقعات منطقه‌ای از دولت آمریکا در قبال همکاری با این کشور در تحمیل انزوا بر ایران،

توسعه سطح تماس و درگیری نیروهای آمریکایی با مردم و گروه‌های معارض در منطقه و در نتیجه افزایش میزان ناراضی‌های عمومی از این ناحیه، تهدید عمومی کشورهای منطقه از رهگذر سلطه قدرت‌های خارجی بر مجاری امور و منابع طبیعی کشورها و تلاش ایشان برای کاهش ارزش مادی آنها به نفع کشورهای خریدار و مصرف‌کننده، تقویت نگرانی سایر دولت‌های اسلامی در منطقه به دلیل گرایش هژمون به برخورد جدی با اسلام‌گرایی که می‌تواند در مقاطعی سایر دولت‌های اسلامی را نیز در بر بگیرد، که این‌ها در مجموع، اندیشه گرانی چون برژینسکی را به آنجا می‌رساند که گسترش حضور مادی و فیزیکی به هیچ وجه مطلوب منافع ملی آمریکا هم نیست. بنابراین، وی از پایان بخشیدن هرچه سریع‌تر به پروژه‌های جاری و بازگشت نیروهای آمریکایی به قلمرو خود حمایت می‌کند که می‌تواند جلوی آسیب‌های بعدی را بگیرد. به گفته «جان ایکنبری»<sup>۱</sup>: این رویکرد آمریکا پر از ترس است و محتمل به شکست. چنین رویکردی نه تنها از لحاظ سیاسی، بی‌ثبات، بلکه از لحاظ دیپلماتیک نیز زیان‌آور است. اگر تاریخ، راهنمای ما باشد، این استراتژی، خصومت و مقاومت را دامن خواهد زد که آمریکا را در مقابل (مقاومتی جدید در منطقه) ... قرار می‌دهد.

### ۳-۴-۲. واگرایی منفعتی در هسته نظام هژمونیک

زمانی «جفری گارتن» به صورت استعاره، خطاب به دولت بوش گفته بود: به جز انگلستان، تمامی متحدان ایالات متحده با تکروری این کشور در صحنه بین‌المللی به شدت مخالفند و این از پدیده‌های نادر تاریخ معاصر به‌شمار می‌آید. واقعیت این است که در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اتحادیه اروپا با هدف تعریف جایگاه ویژه برای این اتحادیه در نظم نوین بین‌المللی، به اصلاح و تقویت خود و سامان‌دهی فعالیت‌های برون‌مرزی‌اش همت گمارد. از این دیدگاه اتحادیه اگرچه خواهان ایفای نقش هژمون در ساختار نوین

1. John Ikenberry

بین‌المللی نیست، بی‌تردید از به حاشیه رانده شدن و برخورد معمولی با آن نیز ناخرسند است و به گفته "فرانسوا هوئیزبورگ" تاکنون نشان داده که با بی‌میلی تمام و به واسطه سابقه پیشینی روابط آمریکا - اروپا، تقسیمات یکجانبه آمریکا را تحمل کرده است. بر این اساس، گزاره‌های بنیادین اتحادیه اروپا عبارتند از:

اولاً، تغییر نظام بین‌الملل و نقش‌آفرینی بیشتر آمریکا را تا آنجا که در قالب هژمونی یک ایدئولوژی خاص (به نام لیبرال‌دموکراسی) ترویج و تبلیغ می‌شود، صحیح ارزیابی می‌کند و بر این باور است که به نوعی منافع همه بازیگران حاضر در این جبهه را تأمین می‌کند. به گفته "لی بریل‌مایر"<sup>۱</sup> جهان تک‌قطبی مطابق با تعریف هژمونی لیبرال‌دموکراسی، می‌تواند مطلوب اتحادیه اروپا باشد. هنری کسینجر نیز، آنجا که شکل‌گیری مقاومت اروپایی در مقابل استراتژی آمریکایی را چالش عمده‌ای می‌داند که بیش از آنکه ناظر به منافع کشورهای مورد تهاجم باشد، ناظر بر سهم ایشان در نظم نوین جهانی است، به همین موضوع اشاره دارد. ثانیاً، آمریکا باید نقش‌آفرینی و محوریت اتحادیه اروپا را بپذیرد و نسبت به آن باور داشته باشد. بدین صورت که روندهای جهانی را در تعامل با اتحادیه اروپا بررسی، ارزیابی و تصمیم‌سازی کند. این امر موجب می‌شود که قدرت، گستره بین‌المللی و سازمان چندجانبه‌ای بیابد که در آن «هژمون مرکب» و نه «هژمون واحد» ایفای نقش می‌کند. "جفری گارتن"<sup>۲</sup> در این‌باره تصریح می‌کند که آمریکا، استراتژی کارآمدتر و بهتر از این برای ایجاد صلح سراغ نخواهد داشت و نبود التزام به چنین الگویی می‌تواند تعارض و ناکامی را برای همه قدرت‌ها و ناآرامی را در گستره به‌دنبال داشته باشد.

با توجه به این دو آموزه، مشخص می‌شود که تلاش آمریکا برای حاکمیت بخشیدن به الگوی «هژمونی واحد»، در واقع منافع رقیبان مهمی چون اتحادیه اروپا را به‌چالش فرا

1. Leu Bril-Mayer  
2. Jeffrey Garten

می‌خواند و همین موضوع می‌تواند به بروز گسست منفعتی در درون مجموعه قدرت‌های برتر منجر شود که «استیل»<sup>۱</sup> آن را آسیبی جدی برای نظام بین‌الملل قلمداد کرده است. این در حالی است که این «تلقی منفی» که از دیدگاه آمریکایی - و یا حتی اروپایی - معنا و مفهوم می‌یابد، از دیدگاه دیگر، نه تنها آسیب نیست، بلکه به خاطر ایجاد تردید در هسته مرکزی خواهان هژمونی، فرصت‌ساز نیز ارزیابی می‌شود. بر این اساس، ایران و دیگر کشورهای مستقل ملی که خواهان تأمین ملی خود هستند، در آستانه شکل‌گیری ساختار مطلوب آمریکا، دوره فترتی را تجربه خواهند کرد که می‌تواند فرصت‌ساز ارزیابی شود تا تهدیدساز.

#### ۴-۲. شکل‌گیری الگوهای بدیل برای الگوی آمریکایی

از جمله فرصت‌های درخور تأمل، ظهور واکنش منفی نسبت به سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه آمریکا - قدرت خواهان هژمونی جهانی - است که می‌تواند در سطوح مختلف پدیدار شود. با تحلیل گونه‌های پیشین نظم بین‌المللی در دو دهه سال گذشته، می‌توان به نقاط عطف مهمی چون «شکست ناپلئون»، «خروج آمریکا از انزوا»، «معاهده ورسای» و «کنفرانس یالتا» اشاره کرد و اینکه در دوره پس از هر یک از این وقایع، شاهد طرح ایده‌هایی افراطی بوده‌ایم که در نهایت با تعدیل آن‌ها، نظم مستقر شکل گرفته است. از این دیدگاه، «فروپاشی شوروی»، پنجمین رخداد بزرگ بین‌المللی است که با طرح ایده افراطی «هژمونی آمریکا» همراه بوده است، بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که تا زمانی که به نظم مستقر تبدیل شود، واکنش منفی بازیگران بین‌المللی را به همراه خواهد داشت. تحلیل‌گران آمریکایی نیز به این موضوع توجه کرده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که «دولت آمریکا» در حال آماده‌سازی خود برای مقابله با این جریان انتقادی و تبدیل کردن «هژمون آمریکایی» به نظم مستقر است. برای نمونه، در گزارشی که کرده است، «کمیسیون تدوین استراتژی

امنیت ملی آمریکا، مقاومت جهان - حتی در حوزه متحدان سنتی آمریکا - مشکل جدی استراتژی نوین آمریکا تلقی می‌شود و تهیه یک دستور کار برای دوره پس از وضعیت پرتهاب کنونی - که امکان ظهور مقاومت‌ها را به واسطه بحران ناشی از تروریسم منتفی ساخته و تا حدودی به تأخیر انداخته است - به شدت به دولت توصیه شده است. گنوی برژینسکی، نیز در **صفحه شطرنج بزرگ** ضمن تأیید ایده «هژمونی» معتقد است که نظام بین‌الملل باید در معرض دو گزینه «پذیرش هژمونی تازه» و «آسیب‌های ناشی از انزوای طلبی آمریکا» قرار گیرد؛ تنها در این صورت است که به دلیل سنگینی هزینه‌های ناشی از نبود مداخله آمریکا، الگوی نظم تک‌قطبی را موجه و قابل تحمل خواهد یافت.

بدین ترتیب، مشخص می‌شود که فضای تازه‌ای در تحولات جهانی در حال شکل‌گیری است که موضوع آن چیستی و چگونگی «نظم مستقر» است. در این فضاست که پاره‌ای از تحلیل‌گران اظهار امیدواری می‌کنند که رویکرد انتقادی نسبت به نتایج منفی ناشی از یکجانبه‌گرایی آمریکایی، بتواند در حوزه‌های مختلف - اروپایی، اسلامی و حتی جهان‌سومی - تکوین و رشد یابد و در نهایت تبدیل به الگویی بدیل برای الگوی تک‌قطبی آمریکایی شود. الگویی که هم‌اکنون در حوزه اروپایی - آمریکایی از سوی پیروان «پاتریک مورگان» و «آنتونی لیگ» - افرادی چون «استین»، «جاب» و «مارس» - در قالب «نظم منطقه‌ای نوین» دنبال می‌شود، و در حوزه آسیایی با تفکرات افرادی چون «روپسینگه» که از احتمال شکل‌گیری جریان «چندجانبه‌گرایی»<sup>۱</sup> در عرصه بین‌المللی سخن می‌گوید، شناخته می‌شود. براساس این نگرش انتقادی اگرچه نظریه «گفت‌وگویی تمدن‌ها»ی ایران در پرتو رخداد یازده سپتامبر و تحولات پس از آن تا اندازه زیادی فراموش شده است در این فضا، هنوز امید به روی آوردن دوباره به سوی این نظریه هست. در این صورت، بهترین فرصت، از بطن جریان انتقادی نسبت به یکجانبه‌گرایی آمریکایی،



برای کشورهای چینی ایران - که طراح نظریه گفت و گوی تمدن‌ها بوده است - پدید می‌آید تا بتوانند دوران گذار را - که همراه با تنش‌های بسیار است - با کمترین هزینه پشت سر گذارند. در جدول شماره (۱) این فرصت ارزشمند با طرح الگوهای بدیل در کنار الگوی هژمونی مطلوب آمریکا، نمایش داده شده است:

#### جدول شماره یک الگوهای بدیل نظم جهان

زیاد	کم
هژمونی	رقابت منطقه‌ای
	نظم‌های منطقه‌ای
	گفت و گوی جهانی
همکاری	گفت و گوی تمدن‌ها
کم	زیاد

بدین ترتیب، مشخص می‌شود که در حال حاضر اصول نظم‌ی که از سوی آمریکا معرفی شده است، پیروان زیادی دارد. مبانی و نتایج نامطلوبی که به دنبال داشته، به طرح ایده‌های بدیلی کمک کرده است که بیشتر الگوهای موجود را شکل می‌دهند. همین وضعیت است که گزینه‌های انتخابی را برای بازیگران بین‌المللی افزایش می‌دهد و آنها را ضرورتاً به پذیرش الگوی هژمونی، رهنمون نمی‌شود. بدین ترتیب، فرصتی تازه پدید می‌آید که شامل «الگوی محتمل» یعنی الگوی «نظم‌های منطقه‌ای» - و الگوی مطلوب - یعنی «همکاری منطقه‌ای» - و بالاخره الگوی آرمانی - یعنی الگوی «گفت و گوی تمدن‌ها» می‌شود. هر یک از این الگوها اگر بتوانند به مرحله استقرار برسند، می‌توانند «فرصت‌ساز» تلقی شوند.

#### ۵-۴-۲. توسعه و نفوذ رادیکالیسم

عملکرد یکجانبه‌گرایانه و خصمانه آمریکا - داعیه‌دار «هژمونی جهانی» - چنان‌که «ویلیام سالتن» اظهار داشته است، می‌تواند در عین حال به توسعه و ظهور رادیکالیسم تلافی‌جویانه

از سوی قربانیان بینجامد. بر این اساس، اعمال زورگویی می‌تواند نتیجه‌ای مشابه را در روابط بین‌الملل به دنبال داشته باشد که نتیجه آن تضعیف نهادها و اصول حافظ همکاری‌های بین‌المللی است. "جان ایکنبری"، در همین ارتباط تصریح می‌کند که تاریخ به ما آموخته است که سیاست دولت بوش به کینه و مقاومتی دامن خواهد زد که آمریکا را در جهانی پر از دشمنی و تخاصم و گرفتار تفرقه، به حال خود رها می‌کند.

نتیجه چنین تحلیلی دلالت بر آن دارد که به دلیل گسترش گروه‌ها، سازمان‌ها و کشورهای بی‌قیدی که به نوعی موضوع عملکرد زورمدارانه هژمون قرار گرفته‌اند و نزدیکی آنها با بازیگرانی که در معرض تهدیدی قرار دارند، احتمال شکل‌گیری جبهه واحدی را برای مقاومت از راه کاربرد روش‌های خشن، موضوعیت خواهد یافت. چنین وضعیتی می‌تواند برای ایران ترکیبی از تهدید و فرصت باشد؛ چرا که گروه‌ها و کانون‌های رادیکال و معارض در این راستا خواهان همکاری و حمایت مؤثر ایران خواهند بود. این در حالی است که هژمون و نهادهای وابسته نیز در پی انتساب چنین حمایتی به ایران و در نهایت توجیه تعرض به آن هستند. در چنین وضعیتی، انتخاب هر یک از دو گزینه می‌تواند لطمه‌هایی را برای ایران به دنبال داشته باشد. بدین صورت که نفی چنین حرکت‌هایی و بی‌تفاوتی نسبت به آنها، اولاً، منجر به نارضایتی آنها از سیاست ایران و تقویت شبهه استحاله و همراهی ایران با ساختار هژمونیک بین‌المللی می‌شود که می‌تواند پیامدهای منفی روانی و حتی عینی را برای ایران به دنبال داشته باشد؛ ثانیاً، به توسعه درخواست‌های هژمون از ایران برای افزایش میزان همکاری و خروج از وضعیت بی‌طرف تا مرحله مبارزه و سرکوب، منجر می‌شود. متقابلاً تأیید آنها و حمایت از این حرکت‌ها می‌تواند به شکل‌گیری برخورد شدید و نظامی بین ایران و هژمون منجر شود که پیش از این بدان اشاره شد. اما از سوی دیگر، این وضعیت، توانایی فرصت‌سازی را برای ایران نیز در بر دارد و این در حالی است که ایران بتواند با مدیریت صحیح موضوع، در موقعیتی قرار

گیرد که بدون قرار گرفتن در جبهه رادیکالیزم تلافی جویانه، از مزایای شکل گیری چنین کانونی در مقابل هژمون برخوردار شود. کمترین امتیاز وجود چنین کانونی، تعدیل استراتژی جنگ گرایانه دولت بوش است که می تواند برای کل نظام بین الملل مفید ارزیابی شود. براساس تحلیل برخی نویسندگان رئالیست آمریکایی، چنین وضعیتی در عراق به واسطه وضعیتی که سربازان آمریکایی دارند و به واسطه وضعیت ژئوپلیتیک ویژه آن، که با افغانستان، سوریه، لبنان، فلسطین اشغالی و کانون های معارضه جوی سلفی گرا نزدیک است، محتمل به نظر می رسد. در چنین حالتی، می توان ادعا کرد که از نظر ساختاری، برای بازیگرانی چون ایران مجال ها و فرصت های تازه ای ایجاد می شود.

#### ۶-۴-۲. ارتقای ارزش انرژی

براساس تحلیل «کمیسیون ویژه امنیت ملی آمریکا» تا سال ۲۰۲۵، جهان شاهد توسعه چشمگیر نوآوری هایی خواهد بود که سه حوزه اصلی آن را فناوری اطلاعات، فناوری زیستی و میکروالکترومکانیک (MEM) شکل خواهد داد. بر این اساس، می توان گزاره های زیرین را، از گزاره های واقعیت ساز جهان آینده با محوریت آمریکا دانست:

۱. گسترش شبکه ارتباطاتی اینترنتی و تأثیرگذاری فراگیر آن در تمامی نقاط جهان.
۲. ماشینی شدن عمده فعالیت های اصلی در گستره جهانی.
۳. توسعه مهندسی ژنتیک و دخالت انسان در گزینش ژنتیک و صفات مرتبط با آن.
۴. حضور حس گر ها، فرستنده ها و گیرنده های بسیار نوین - که محصول MEM هستند - و تحقق انقلاب نانو تکنولوژی.

اما نکته برجسته در ورای این تحولات آن است که چنین موقعیت هایی، هر اندازه هم که شگفت انگیز باشند، در محدوده دوره ای بیست و پنج ساله، همه چیز را دگرگون نخواهند ساخت. از جمله اینکه باور و اعتقاد به تغییر انقلابی و بنیادین الگوهای جهانی انرژی از بین نخواهند رفت.

معنای امنیتی گزاره‌های بالا آن است که در ساختار آینده نظام بین‌المللی از نظر آفرینش فناوری نوین شاهد دوقطبی شدن شدید نظام حاکم خواهیم بود که این امر می‌تواند به معنای وابستگی شدید کشورهای حاشیه‌ای همچون ایران به مراکز خارجی قدرت‌های نرم باشد. چنین وابستگی‌ای می‌تواند، موجب تأثیرپذیری سیاسی شود. همین موضوع است که مد نظر تحلیل‌گرانی چون «جفری کمپ» قرار گرفته است. ایشان آینده نظام‌های سیاسی مقابل آمریکا را به دلیل افزایش سطح نیازمندی‌هایشان، متزلزل ارزیابی می‌کند. مطابق این تحلیل، فشارهای فناوری اطلاعات، در آینده بسیار مؤثرتر - و البته کم هزینه‌تر - از اقدام نظامی عمل خواهند کرد.

البته، این، تمام واقعیت نیست و چنان‌که کمیسیون امنیت ملی آمریکا نیز اظهار داشته است، الگوی تأمین انرژی در گستره جهانی تغییر چندانی نخواهد کرد. بنابراین، می‌توان به افزایش سطح تقاضاهای انرژی‌های متعارف امروزی - که در تأمین آنها کشورهای چوچون ایران ایفای نقش می‌کنند - حکم داد. چنین استنتاجی، به نوبه خود، می‌تواند «فرصت‌ساز» و «تهدیدساز» باشد. افزایش نیاز قدرت‌های هم‌مومن و قدرت‌های برتر به انرژی و تمایل آنها به کانون‌های تولید انرژی که «آنتونی کوردزمن»<sup>۱</sup> و تحلیل‌گران قائل به «توسعه سلطه بر منابع» به آن اعتراف می‌کنند. به گمان ایشان، قدرت برتر برای صیانت از جایگاه بین‌المللی خود چاره‌ای جز تحت کنترل در آوردن منابع اصلی انرژی ندارد و در این راستا دولت‌های غیرهمراه، مانعی جدی به‌شمار می‌روند که باید برکنار شوند. هر اندازه که این تلقی، به تولید تهدید می‌انجامد، نگرش مقابل را که صاحبان قدرت برتر را به جلب نظر قدرت‌های صاحب انرژی تشویق می‌کند، از اتخاذ سیاست‌هایی که منجر به بروز تنش و شکل‌گیری بحران انرژی می‌شود، منع و برای کشورهایمانند ایران، «فرصت» تولید می‌کند. سازمان اطلاعات انرژی آمریکا در گزارشی ضمن ارائه ارقام تخمینی مربوط به نیاز انرژی

---

1. Anthony H. Cordesman

آمریکا در ۲۵ سال آینده، نشان می‌دهد که خطرپذیری این حوزه به شدت کاهش یافته است و قدرت‌های صاحب فناوری‌های برتر، نمی‌توانند با اتکا به ظهور فناوری‌های نوین، خود را بی‌نیاز از انرژی نفت فرض کنند. بنابراین ملاحظات اقتصادی قدرت‌ها نمی‌تواند فدای ملاحظات سیاسی کانون‌های تولیدکننده انرژی شود! به عبارت دیگر، چنان‌که «همیش مک‌رای»<sup>۱</sup> گفته است، مسئله محوری جهان در سال‌های منتهی به سال ۲۰۲۰، دسترسی آسان و مطلوب به انرژی است و قدرت‌های برتر، بیش از آنکه در عالم واقع نگران دموکراسی کشورهای تولیدکننده انرژی باشند، دل‌نگران «انرژی مورد نیازشان» هستند. بنابراین، می‌توان پیش‌بینی کرد که مدارای سیاسی، به نفع نیاز انرژی، در دستور کار قدرت‌های برتر قرار خواهد گرفت.

در نتیجه، قرار گرفتن ایران در زمره کشورهای تولیدکننده انرژی و ایفای نقش برجسته در این حوزه، می‌تواند دو تفسیر امنیتی برای ایران داشته باشد. براساس یک رویکرد، می‌تواند دلیلی برای اقدام قدرت هژمون در راستای اعمال سلطه به ایران و منطقه تولیدکننده انرژی ارزیابی شود؛ که در آن صورت ساخت جدید، جز تهدیدزدایی، سودی برای ایران نخواهد داشت. و احتمال دیگر آن است که قدرت‌های برتر به دلیل نیازمندی و ریسک مالی اقدامات سلطه‌جویانه، احتیاط پیشه کنند و به جای سلطه به دنبال همکاری باشند. در این صورت، می‌توان شاهد باز شدن فضای بین‌المللی و فراهم آمدن مجال مناسب برای کشورهایی مانند ایران - تا پیش از تغییر الگوی مصرف انرژی - بود.

## نتیجه‌گیری

نخستین پرسشی که در رویارویی با یک سیستم بین‌المللی تک‌قطبی به ذهن انسان خطور می‌کند، این است که: وضعیت ثبات در این سیستم چگونه خواهد بود؟

چنان که «هانس»<sup>۱</sup> نیز به درستی اظهار داشته، یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های مربوط به آینده نظام بین‌الملل، پرسش از چیستی و چگونگی نظم و ثباتی است که بر آن حاکم خواهد بود. به همین دلیل است که حجم مطالعات بومی و موردی، درباره جایگاه و موقعیت بازیگران گوناگون در نظام بین‌الملل آینده، بسیار درخور توجه می‌نماید. نوشتار حاضر تلاشی بود برای پاسخگویی به این پرسش از دیدگاهی ایرانی. برای این منظور، نگارنده با استفاده از روش طراحی سناریو، اقدام به شناسایی سناریوهای احتمالی کرد و در نهایت بدان‌جا رسید که شکل‌گیری یک هژمون مرکب، محتمل‌ترین سناریویی است که جهان در قرن بیست و یکم با آن روبه‌رو است.

از این دیدگاه، ایران با طیفی از پدیده‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی روبه‌رو خواهد شد که به تناسب نوع مدیریتی که برگزیده است، می‌توانند «فرصت» و یا «تهدید» باشند. چون در نظام «هژمونیک مرکب» حیظه نفوذ هژمون توسعه می‌یابد، دائماً انتظار قرار گرفتن ایران در دوراهی مقابله با نظام جهانی، یا اصلاح رفتارها و سیاست‌ها وجود دارد. افزون بر آن، از ناحیه توسعه و تعمیق گسست ایدئولوژیک در نظام جهانی، احتمال تمرکز رسانه‌ای و تبلیغاتی بر روی ایران، برای وادار کردن ایران به ایفای نقش دشمن خطرناک صلح و ثبات بین‌المللی، به شدت افزایش خواهد یافت. در کنار این پدیده‌ها می‌توان به گسترش رادیکالیسم به عنوان واکنشی به عملکرد هژمون اشاره کرد که می‌تواند بر نامساعد ساختن فضای روانی برای ترویج - و یا حتی صیانت از - آموزه‌های اسلام اصیل، تأثیر بگذارد. خلاصه کلام اینکه، بُعد سخت‌افزاری ناامنی، بر ضد ایران، رشد قابل توجهی خواهد یافت که لازم است در چشم‌انداز ایرانی از هزاره جدید، مورد توجه قرار گیرد.

هم‌زمان، می‌توان به پدیده‌هایی چون احساس ناامنی مشترک در کشورهای جهان اسلام، بروز واکنش منفی در افکار عمومی جهان نسبت به عملکرد سلطه‌طلبانه هژمون،

واگرایی منفعتی در درون هژمون (به علت ماهیت ترکیبی آن) و در پایان، روند رو به رشد ارزش انرژی و افزایش اهمیت جایگاه کشورهای دارای انرژی‌های فسیلی، اشاره کرد. مقولاتی از این دست، می‌توانند درون چارچوب تحلیلی منطقی و یا مدیریت کارآمد، فرصت‌های تاریخی کم‌نظیر و قابل توجهی را برای بازیگرانی چون ایران خلق کنند. از این دیدگاه، می‌توان ایده «تأسیس اتحادیه کشورهای اسلامی» را الگویی مناسب و عملی ارزیابی کرد که ضرورت وجودی آن از منظر فرصت - تهدیدهای نظام هژمونیک مشخص می‌شود.

بر این اساس، به نظر می‌رسد که قرن بیست و یکم، آغاز دورانی سرنوشت‌ساز برای همه بازیگران خواهد بود. این موضوع را رخداد ۱۱ سپتامبر و تحولات بزرگی که در پی آن رخ داده است، تأیید می‌کند. ناظر بیرونی، از رهگذر تحلیل وقایعی چون حمله به افغانستان، حمله به عراق، تحت فشار قرار دادن کشورهایمانند لیبی، سوریه، ایران و فعالیت‌های خشونت‌آمیز اسرائیل در راستای اعمال سلطه نامشروعش، بدان جا می‌رسد که «خاورمیانه» به دلایل گوناگون، در کانون همه سناریوهای مربوط به آینده جهان است. چرا که مهم‌ترین و عمده‌ترین تحولات سرنوشت‌ساز، در اینجا رقم می‌خورد و این بهترین دلیل برای کشوری چون ایران است که با حساسیت بیشتر و در قالب سناریوهای متنوع‌تر، نسبت به گمانه‌زنی نظام آینده جهانی و آماده‌سازی خود همت گمارد. آنچه در این نوشتار آمد، با این هدف و برای پوشش بخش ویژه‌ای از تحولات آینده است که می‌تواند با ارائه سناریوهای بدیل تکمیل شود.

## منابع

۱. **استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱**، کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، مترجمان: جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۰.
۲. **استراتژی در جهان معاصر**، کابک خیری، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲.
۳. **کتاب اروپا**، جمعی از نویسندگان، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲.
۴. **کتاب امنیت بین‌الملل**، علی عبدا... خانی تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
۵. **روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران**، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۶. **مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی**، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
۷. **سومین شوک امنیتی ۱۱ سپتامبر**، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.